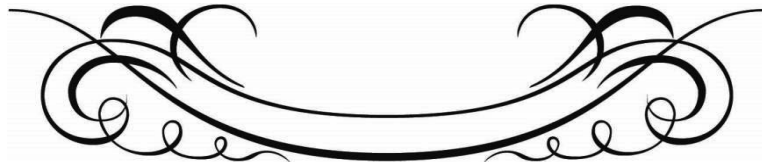


به نام خداوند بخشنده مهربان



از صفر تا صد فارسی یازدهم

دوره دوم متوسطه

رشته های ریاضی و فیزیک، علوم تجربی، علوم انسانی و معارف اسلامی

گروه مؤلفان: فرحناز حسینی، زینب یزدانی

برای سفارش این کتاب با تخفیف ویژه با شماره

۰۹۱۲۶۲۳۵۷۴۵ تماس بگیرید یا پیام دهید.



ستایش « لطف خدا »

قالب شعر: مثنوی نوع: غنایی محتوا: ستایش پروردگار لحن خواندن: عاطفی
 نام کتاب: فرهاد و شیرین شاعر: وحشی بافقی

(به نام چاشنی بخش زبان‌ها حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها)

قلمرو زبانی: چاشنی: مزه، طعم / چاشنی بخش: آنچه برای اثربخشی بیشتر کلام به آن اضافه می‌شود. منظور از «چاشنی بخش زبان‌ها» آنچه که سبب زیبایی و تأثیرگذاری زبان می‌شود. / حلاوت: شیرینی. (اهمیت املایی دارد). حلاوت‌سنج: شیرینی بخش، دلپذیری، لذت‌بخشی، معیار سنجش شیرینی معنا. چاشنی بخش، حلاوت‌سنج: صفت فاعلی / در مصراع اول [خداوند] و [آغاز می‌کنم] حذف به قرینه معنایی شده است: به نام [خداوندی] که چاشنی بخش زبان‌ها است، [آغاز می‌کنم].

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: زبان، بیان، معنی / مراعات نظیر: حلاوت، چاشنی / حس آمیزی: بیان شیرین (حلاوت) / زبان: مجاز از سخن / چاشنی بخش: کنایه از ارزشمندکننده / حلاوت‌سنج معنی: اضافه استعاری.

قلمرو فکری: معنی: به نام خداوندی سخنم را آغاز می‌کنم که نام و یاد او سبب زیبایی، تأثیرگذاری و ارزشمندی سخنم می‌شود و گفتارم را پر از معانی شیرین و لذت بخش می‌کند. مفهوم: نام خداوند سبب ارزشمندی و تأثیرگذاری سخن می‌شود.

۲ بلند آن سر، که او خواهد بلندش نژند آن دل، که او خواهد نژندش

قلمرو زبانی: نژند: خوار و زبون.

بیت (چهار) جمله دارد: آن سر بلند است (۱) که او بلندش خواهد (۲) آن دل نژند است (۳) که او نژندش خواهد (۴) / نقش «ش» در «بلندش» و «نژندش» مفعول است. (نقش بلند و نژند: هر دو مسند) / حذف فعل به قرینه معنایی: آن سر، بلند [است] ... آن دل نژند [است] / واژه «نژند» امروزه کاربرد ندارد. (متروک).

قلمرو ادبی: تضاد: بلند، نژند / واژه آرای: بلند، نژند / سر و دل: مجاز از انسان / کل بیت تلمیح به آیه قرآن: تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ / (ویژه رشته انسانی: بیت دارای آرایه موازنه است.) / واج آرای: صامت «ن». / بلندی سر: کنایه از عزت و افتخار.

قلمرو فکری: معنی: آن کسی بزرگ و والا می‌شود که خداوند او را بزرگ گرداند و آن کسی پست و زبون می‌شود که خداوند او را پست و زبون گرداند. (همه چیز به دست اوست).

مفهوم: هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود. / غم و شادی همه دست خداست. (عزت و ذلت به دست خداست).

* ارتباط:

- یکی را به سر برنهد تاج و بخت
- یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
- کلاه سعادت یکی بر سرش
- گلیم شقاوت (بدبختی) یکی در برش

۳ در ناپسته احسان گشاده‌ست به هر کس آنچه می‌بایست، داده‌ست

قلمرو زبانی: احسان: بخشش کردن، نیکوکاری

بیت سه جمله دارد. نقش «در»: مفعول / نقش «نابسته»: صفت / نقش «احسان»: مضاف‌الیه. در نابسته احسان: ترکیب وصفی و اضافی / نهاد جمله‌ها به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی: در احسان: اضافه استعاری (عده‌ای از همکاران بر اضافه تشبیهی بودن آن تأکید دارند.) / واج‌آرایی صامت «س».

قلمرو فکری: معنی: خداوند در احسان و بخشندگی‌اش را به روی همه انسان‌ها باز کرده و به هر کس، آن چیز را که لازم و شایسته او بوده، بخشیده است.

مفهوم: احسان و لطف خداوند فراگیر و همیشگی است. / روزی‌رسانی و رزاق بودن خداوند.

* ارتباط:

- بی‌مگس هرگز نماند عنكبوت
- کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست
- رزق را روزی‌رسان پر می‌دهد
- پشت ماهی پُر درم مشت صدف پُر گوهر است

۴ به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

قلمرو زبانی: وضع: ایجاد کردن، شکل نهادن (اهمیت املائی دارد.) / عالم: دنیا، هستی / نی: نه. به اندازه کم و ناچیز. کاربرد واژه کهن «نی» به جای «نه»

بیت سه جمله دارد: خداوند وضع عالم را به ترتیبی نهاده است (۱) که نه یک مو بیش باشد (۲) و نه یک مو کم باشد (۳) / حذف فعل «است» به قرینه معنایی و «باشد» به قرینه لفظی. / وضع عالم: ترکیب اضافی / یک موی: ترکیب وصفی.

قلمرو ادبی: تضاد: بیش، کم / یک موی: کنایه از مقدار کم و ناچیز / واژه‌آرایی (تکرار): نی.

قلمرو فکری: معنی: خداوند به گونه‌ای این جهان را آفریده است که حتی ذره‌ای در آن عیب و ایراد نمی‌بینی و هر چیزی در جای خود قرار دارد.

مفهوم: اشاره به نظم و دقت خداوند در آفرینش پدیده‌ها. (نظام احسن آفرینش.)

* ارتباط:

- چنان ساخت هر چیز به انداز خویش
- اگر یک ذره را بر گیری از جای
- کز آن ساختن کم نیامد نه بیش
- همه عالم خلل یابد سراپای

۵ اگر لطفش قرین حال گردد همه ادب‌ارها، اقبال گردد

قلمرو زبانی: قرین: همدم، یار (اهمیت املائی دارد.) / ادبار: بدبختی، سیه‌روزی؛ متضاد اقبال / اقبال: خوشبختی، سعادت. (اهمیت املائی دارد.)

بیت، جمله غیرساده است و دو جمله دارد. همه: صفت مبهم / حال: مضاف‌الیه / نقش «قرین» و «اقبال»: مسند / لطفش، قرین حال: ترکیب اضافی / همه ادبار: ترکیب وصفی.

قلمرو ادبی: تضاد: ادبار، اقبال.

قلمرو فکری: معنی: اگر مهربانی و لطف خداوند شامل حال کسی شود، همه بدبختی‌ها به خوشبختی تبدیل می‌شود.

مفهوم: لطف و توجه خداوندی سبب دستیابی انسان به سعادت می‌شود.

* ارتباط:

- هر که گرفتی ز هوا دست او
- آتش دوزخ شود بر من گلستان خلیل
- پایه اقبال شدی پست او
- داغ عشق او اگر زیب بدن باشد مرا

۶ وگر توفیق او یک سو نهد پای / نه از تدبیر کار آید نه از رای

قلمرو زبانی: توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد، سازگار گردانیدن. / تدبیر: اندیشیدن، مشورت کردن. / رای: اندیشه، فکر، تدبیر.

حذف اجزای جمله به قرینه لفظی در مصراع دوم: نه از تدبیر کار آید نه از رای [کار آید]. / بیت دارای سه جمله است.

قلمرو ادبی: یک سو پای نهادن: کنایه از همراه نبودن، کنار گذاشتن / تشخیص: توفیق (پای نهادن توفیق) / مراعات نظیر: رای، تدبیر.

قلمرو فکری: معنی: اگر لطف خداوند شامل حال بنده‌اش نشود، دیگر از دست اندیشه و عقل هم کاری بر نمی‌آید و انسان توانایی انجام کاری را نخواهد داشت.

مفهوم: همه موفقیت‌ها، نتیجه لطف و عنایت خداوندی است.

* ارتباط:

- چو آید به کوشیدن خیر پیش
- تو قائم به خود نیستی یک قدم
- ز توفیق حق دان نه از سعی خویش
- ز غیبت مدد می‌رسد دم به دم

۷ خرد را گر نبخشد روشنایی / بماند تا ابد در تیره‌رایی

قلمرو زبانی: تیره‌رایی: بداندیشی، گمراهی. (اهمیت املایی دارد).

«را» به معنی «به» حرف اضافه / «خرد را»: به خرد / نقش «خرد»: متمم / بماند (می‌ماند): مضارع اخباری / «خرد» در مصراع دوم، نهاد محذوف است. / نقش «روشنایی»: مفعول. / حذف نهاد در جمله دوم به قرینه لفظی.

قلمرو ادبی: تضاد: روشنایی، تیره‌رایی / تیره‌رایی: کنایه از گمراهی / بیت تلمیح دارد به آیه قرآن: (یخرجونهم من النور الی الظلمات...).

قلمرو فکری: معنی: اگر خداوند راه درست را به انسان نشان ندهد و به او آگاهی و دانش ندهد، انسان برای همیشه در راه نادرست قدم برمی‌دارد و گمراه می‌شود.

مفهوم: خداوند هدایت‌گر انسانهاست و عقل بدون بصیرت الهی ناتوان است.

* ارتباط:

- مرا به خویشتن و عقل خویش باز مهل (مگذار)
- ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه‌دیدگی باشد
- که عاجز است ز درمان درد خویش سقیم (بیمار)
- که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی

۸ کمال عقل آن باشد در این راه / که گوید نیستم از هیچ آگاه

قلمرو زبانی: نقش «کمال عقل»: نهاد / نقش «آن»: مسند / نوع «آن»: ضمیر اشاره / نقش «آگاه»: مسند / هیچ: متمم / زمان فعل «گوید» به معنی «بگوید»: مضارع التزامی. / کمال عقل: ترکیب اضافی. / هر دو مصرع به شیوه بلاغی است.

قلمرو ادبی: تشخیص: عقل (عقلی که می‌گوید آگاهی ندارم) / متناقض‌نما (پارادوکس): کمال عقل در ناآگاه بودن. / این راه: استعاره از درک حقایق خداوندی و معرفت.

قلمرو فکری: معنی: زمانی انسان در راه شناخت خداوندی به کمال می‌رسد که نادانی و ناآگاهی خود را بپذیرد.

مفهوم: ناتوانی عقل از درک حقایق پدیده‌های هستی.

* ارتباط:

- در صنع تو کامد از عدد بیش
- با عقل گشتم همسفر، یک کوچه راه از بی کسی
- عاجز شده عقل علت اندیش
- شد ریشه ریشه دامنم از خار استدلال‌ها

درس اوّل: «نیکی»

قالب شعر: مثنوی نوع: تعلیمی محتوا: سفارش به تلاش و کوشش
 لحن خواندن: روایی - داستانی نام کتاب: بوستان شاعر: سعدی

۱) یکی روبهی دید بی دست و پای فرو ماند در لطف و صنّع خدای

قلمرو زبانی: لطف: مهربانی، بخشش / صنّع: احسان، نیکی کردن، آفرینش. (اهمیت املائی دارد).
 فروماندن: متحیر شدن، شگفت زده شدن، تعجب کردن. / یکی: نهاد (اسم مبهم) / روبه: مفعول / «ی» در «روبهی»، «ی» نکره / روباه بی دست و پا: ترکیب وصفی / نقش «روباه بی دست و پا»: گروه مفعولی / فروماند: فعل / هر دو مصرع به شیوه بلاغی.
قلمرو ادبی: دست و پا: مراعات نظیر / واج آرای مصوت «ی» در مصرع اوّل / فرو ماندن: کنایه از تعجب کردن / تلمیح به آیه ان الله لطیف بعباده (همانا خداوند با بندگانش لطیف و مهربان است).
قلمرو فکری: معنی: شخصی روباهی بدون دست و پا و ناتوان دید و در مهربانی و آفرینش خداوند شگفت زده شد. مفهوم: فراگیر بودن لطف خدا در آفرینش.
 * ارتباط:

● نپندارم از بنده دم درکشد خدایش به روزی قلم در کشد

۲) که چون زندگانی به سر می برد؟ بدین دست و پای از کجا می خورد؟

قلمرو زبانی: چون: به معنی «چگونه»، قید پرسشی / در مصراع دوم واژه «غذا» حذف شده است و نقش مفعولی دارد: با این دست و پای، غذا را از کجا می خورد؟ / بیت دو جمله است که نهاد در هر دو جمله، حذف به قرینه لفظی شده است. / زندگانی: مفعول.
قلمرو ادبی: به سر بردن: کنایه از سپری کردن، گذراندن / دست، پا: مراعات نظیر.
قلمرو فکری: معنی: (آن شخص شگفت زده با خود گفت:) که این روباه چگونه گذران زندگی می کند و با این دست و پای ناتوان و ناقص، چگونه غذایش را تهیه می کند؟
 مفهوم: تعجب از خلقت روباه و ناتوانی او در به دست آوردن روزی / ناتوانی انسان از درک اسرار آفرینش.
 * ارتباط:

● رزق ما بی دست و پایان بی طلب خواهد رساند در رحم آن کس که روزی را مهیا کرده است

۳) در این بود درویش شوریده رنگ که شیری برآمد، شغالی به چنگ

قلمرو زبانی: درویش: جولقی، گدا / شوریده رنگ: آشفته حال / شغال: جانور پستانداری از تیره سگان که جزو رسته گوشتخواران است. / بیت سه جمله است: درویش شوریده رنگ در این فکر بود (۱) که شیری آمد (۲) درحالی که شغالی به چنگ [داشت] (۳). / حذف فعل «داشت» به قرینه معنایی.

قلمرو ادبی: شیر، شغال: مراعات نظیر / شوریده‌رنگ: کنایه از پریشان‌حال، آشفته / به چنگ آوردن: کنایه از شکار کردن / واج‌آرایی صامت «ش».

نکته: در کلمات «شوریده‌رنگ و چنگ» با توجه به سؤالات کنکور می‌توان رنگ و چنگ را جناس ناهمسان گرفت. (بخشی از کلمهٔ مرکب با کلمه‌ای ساده را در کنکور جناس گرفته‌اند.)

قلمرو فکری: معنی: آن درویش آشفته‌حال و پریشان، هنوز داشت به ناتوانی روباه فکر می‌کرد که شیری آمد؛ درحالی که شغالی به چنگ داشت. مفهوم: حیرت درویش.

۴ شغال نگون بخت را شیر خورد بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

قلمرو زبانی: نگون بخت: بدبخت / شغال نگون بخت: ترکیب وصفی / سه جمله / شیر: نهاد. / شغال: (اهمیت املائی دارد). **نکته:** شیر در مصراع اول نهاد است. شیوهٔ بلاغی و جابه‌جایی ارکان جمله صورت گرفته و مفعول به جای نهاد، اول مصرع آمده است.

قلمرو ادبی: نگون بخت بودن: کنایه از بدبختی و بیچارگی / شغال، شیر، روباه: مراعات نظیر / شیر، سیر: جناس. **قلمرو فکری:** معنی: آن شیر، شغال بدبخت را خورد و هرچه از آن شکار باقی ماند به روباه رسید و روباه با خوردنش سیر شد. مفهوم: واسطهٔ روزی‌رسانی بودن شیر.

۵ دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد

قلمرو زبانی: روزی‌رسان: منظور خداوند است. / قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا. (اهمیت املائی دارد). «دگر» در دگر روز «روز دیگر» صفت مبهم و وابستهٔ پسین (کاربرد کهن صفت مبهم، دستور تاریخی) / باز: قید / قوت: مفعول / اتفاق: نهاد / نقش «ش» در «روزش» مضاف‌الیه. / افتاد: افتاد، رخ داد، پیش آمد، کاربرد فعل کهن / قوت روزش: دو ترکیب اضافی، گروه مفعولی (ش: مضاف‌الیه: قوت روز او را داد).

قلمرو ادبی: روز، روزی: جناس / واژه‌آرایی (تکرار): روز. / واج‌آرایی صامت «ر» و مصوت «و» / روز، روزی‌رسان، قوت: مراعات نظیر / تلمیح به هو الرزاق و آیه: ان الله یرزق من یشاء بغير حساب (آل عمران / ۳۷).

قلمرو فکری: معنی: در روزهای دیگر هم، همین اتفاق رخ داد و خداوند روزی‌رسان، غذای روزانهٔ روباه را به او رساند. مفهوم: اشاره به روزی‌رسانی خداوند.

* ارتباط:

- چنان پهن‌خوآن کرم‌گسترده
- که سیمرغ در قاف قسمت خورد
- قسمت خود می‌خورند مُنعم و درویش
- روزی خود می‌برند پشه و غنقا (سیمرغ)

۶ یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

قلمرو زبانی: یقین: اطمینان، بی‌گمان، بدون شک. / فعل «شد» به معنی «رفت» است. نقش «یقین»: هم می‌توان «یقین» را نهاد گرفت: «یقین، دیدهٔ مرد را آگاه و بینا کرد.» هم می‌توان «یقین» را «قید» در نظر گرفت: «یقیناً، مشاهدهٔ آنچه که دیده بود، مرد را آگاه کرد.» در این صورت «دیده» نهاد است. نوع «را» در «یقین مرد را دیده» فکٔ اضافه «دیدهٔ مرد».

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دیده، بیننده/ دیده: ایهام: ۱- چشم، ۲- آنچه که دیده می‌شود. / واج‌آرایی صامت «ن» / تکیه کردن: کنایه از توکل کردن، اعتماد کردن. (ویژه رشته انسانی: دیده، بیننده: اشتقاق یا هم‌ریشگی).

قلمرو فکری: معنی: یقین به خداوند و روزی‌رسانی او، چشم آن شخص را بینا کرد و او را آگاه ساخت و به خدا توکل کرد. (بعضی از همکاران «یقین» را قید و نقش «دیده» را نهاد می‌دانند در این صورت معنی بیت: بی‌شک آنچه مرد مشاهده کرد او را آگاه کرد و بر همین اساس رفت و به خدا توکل کرد.)
مفهوم: توکل بر خدا و آگاهی یافتن از مشاهدات.

۷ کزین پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور

قلمرو زبانی: کزین: کوتاه شده «که از این» است. / کنج: گوشه. / روزی: توشه، غذای روزانه. / پیلان: فیل‌ها. مور: متمم/ نقش «روزی»: مفعول/ نخوردند: فعل منفی مضارع اخباری. / نشینم (می‌نشینم): مضارع اخباری.

قلمرو ادبی: مور، زور: جناس/ مور، پیل: تضاد/ مور: نماد کوچکی و ناتوانی/ پیل: نماد بزرگی و قدرت/ تشبیه: من چون مور به کنجی نشینم/ به کنجی نشستن: کنایه از کاری نکردن، تلاش نکردن/ واج‌آرایی: «ر».

قلمرو فکری: معنی: (آن شخص با خود گفت): از این به بعد همانند مورچه‌ای به گوشه‌ای پناه می‌برم و برای رزق و روزی تلاش نمی‌کنم؛ زیرا فیل‌ها هم با وجود توان و نیروی زیاد، نمی‌توانند غذای بیشتری برای خود به دست آورند.
مفهوم: روزی تقسیم شده است و با تلاش به دست نمی‌آید. / تصمیم به گوشه‌نشینی و توکل/ اعتقاد به تقدیر.
* ارتباط:

- نه روزی به سرپنجه می‌خورند
- رزق اگر دارد کلیدی در کف دست دعاست
- روزی مُقدّر است نگردد ز عجز کم
- که سرپنجه‌گان تنگ روزی‌ترند
- بی‌سبب ما زور بر پای طلب می‌آوریم
- روز مکر و حيله بیش نیابد کسی درم

۸ زَنخندان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب

قلمرو زبانی: زَنخندان: چانه. (اهمیت املائی دارد). / چندی: مدتی. / جیب: گریبان، یقه. / بخشنده: منظور خداوند است. / غیب: پنهان، نهان از چشم، عالمی که خداوند، فرشتگان و ... در آن قرار دارند. (اهمیت املائی دارد).

فرو برد: فعل/ نقش «زنخندان» و «روزی»: مفعول/ چندی: قید زمان. / بیت دو جمله است/ حذف نهاد جمله اول به قرینه لفظی/ هر دو مصرع به شیوه بلاغی است.

قلمرو ادبی: جیب، غیب: جناس ناهمسان و واژه‌های قافیه/ مصراع اول: کنایه از گوشه‌گیری و تنبلی و سستی، بیکار نشستن. / بیت تلمیح دارد به آیه قرآن: ان الله هو الرزاق ذوالقوه المتین/ واج‌آرایی «ب»/ زنخندان به جیب فرو بردن: کنایه از گوشه‌نشینی، انتظار و تفکر.

قلمرو فکری: معنی: (آن شخص) برای مدتی بدون تلاش و کوشش در گوشه‌ای نشست و منتظر ماند تا خداوند بخشنده از غیب برایش غذا بفرستد.

مفهوم: اعتقاد به روزی‌رسانی خداوند بدون هیچ‌گونه تلاش و اعتقاد به روزی مُقدّر و تعیین شده.

* ارتباط:

- طفل را چون پا نباشد مادرش
- روزی‌ای خواهم به ناگه بی‌تعب (بدون تلاش)
- آید و ریزد وظیفه (روزی) بر سرش
- که ندارم من ز کوشش جز طلب

9 نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست جو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

قلمرو زبانی: بیگانه: غریب، ناآشنا. تیمار: خدمت و غمخواری، فکر، اندیشه، پرستاری. تیمار خوردن: مراقبت کردن، غمخوار شدن. چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

نقش «ش» در «خوردش»: مضاف‌الیه. (نه بیگانه تیمار او را خورد.) / نقش «ش» در «چنگش»: مضاف‌الیه برای پوست. (مانند چنگ، رگ، استخوان و پوستش باقی ماند.) / بیت، سه جمله است و حذف فعل «تیمار خوردش» در مصراع اول به قرینه لفظی است. / چنگ: متمم/ نه: پیوند هم پایه‌ساز/ تیمار: مفعول. / استخوان: اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: مراعات‌نظیر: چنگ، رگ، استخوان، پوست/ تضاد: بیگانه، دوست/ تشبیه: شخص به چنگ تشبیه شده است. وجه شبه: لاغری/ جناس: دوست، پوست. / چنگ: ایهام تناسب (۱- نام سازی ۲- دست که با رگ تناسب دارد؛ ویژه رشته انسانی) / تیمار خوردن: کنایه از (به فکر کسی بودن)/ واج‌آرایی صامت «ن»/ مصراع دوم کنایه از لاغر و ضعیف شدن.

قلمرو فکری: معنی: هیچ کس، نه غریبه و نه دوست، به فکرش نبود و با او غمخواری نکرد. برای همین به خاطر نخوردن غذا همانند چنگ لاغر شد.
مفهوم: لاغری زیاد و تنهایی.

• (چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش:

قلمرو زبانی: هوش: عقل، آگاهی، جان، روان. / محراب: بالای خانه و صدر مجلس، جای ایستادن پیش‌نماز در مسجد. در این‌جا منظور، محل گوشه‌گیری آن شخص است. (اهمیت املائی دارد.)

نقش «ش» در «صبرش»: متمم/ نقش «ش» در «محرابش»: مضاف‌الیه برای گوش/ «صبرش» و «دیوار محراب» هر دو ترکیب اضافی.
قلمرو ادبی: هوش، گوش: جناس ناهمسان، قافیه/ محراب: استعاره از عالم غیب، عالم درون/ واج‌آرایی صامت «ش»/ به گوش آمدن: کنایه از شنیدن.

قلمرو فکری: معنی: وقتی که (از شدت گرسنگی و ناتوانی) برای او صبر و عقلی نماند، از عالم غیب این سخنان به گوشش رسید. (این بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی است.)
مفهوم: ضعف و ناتوانی شدید.

)) برو شیر درتده باش، ای دَغَل مینداز خود را چو روباه شَل

قلمرو زبانی: دغل: ناراست، حيله‌گر. (اهمیت املائی دارد.) / شل: دست و پای از کار افتاده.
این بیت چهار جمله دارد: برو (۱) شیر درتده باش (۲) ای دغل (۳) مصراع دوم (۴) / شیر درتده، روباه شل: هر دو ترکیب وصفی/ دغل: منادا/ روباه: متمم. / «چو» به معنی «همانند» حرف اضافه است. / مینداز: فعل نهی. / نقش «شیر»: مسند. / نهاد در جمله اول و دوم و چهارم «تو» محذوف است. / مینداز: اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: دو تشبیه: تو همانند شیر درتده باش/ تو همانند روباه نباش/ شیر: نماد قدرت و شجاعت و استقلال/ روباه: نماد وابستگی و تنبلی/ شیر، روباه: مراعات‌نظیر. (البته «شیر، روباه» در این بیت تضاد هستند.)

قلمرو فکری: معنی: ای انسان حيله‌گر، برو همانند شیر درتده تلاش کن و خودت را مانند روباه بی‌دست و پا، ناتوان تصور نکن.
مفهوم: با تلاش به خودت تکیه کن و به کسی وابسته نباش. (ترک گوشه‌نشینی و دعوت به تلاش.)

* از تباط:

● چون شیر به خود سپه‌شکن باش فرزندان خصال خویشتن باش

۱۲ چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟

قلمرو زبانی: وامانده: باقی مانده، بازمانده، پس مانده. / وامانده: صفت جانشین اسم، در اینجا «متمم» است. / سیر: مسند/ نهاد فعل «ماند» غذا و باقی مانده شکار است که حذف شده است.

قلمرو ادبی: جناس: شیر، سیر/ دو تشبیه: تو همانند شیر/ تو همانند روباه/ تضاد: شیر، روباه/ چه باشی: (نباید باشی) استفهام انکاری. / واج آرایبی صامت «چ»/ شیر نماد انسانهای قوی و نیکوکار و روباه نماد انسانهای ضعیف و محتاج.

قلمرو فکری: معنی: به گونه ای تلاش کن که همانند شیر از تو به دیگران نفعی برسد و سودی برای دیگران باقی بماند. چرا می خواهی همانند روباه از پس مانده تلاش دیگران سیر شوی؟
مفهوم: سفارش به قدرتمندی، کار و تلاش و کمک به دیگران و سرزنش تنبلی و تن آسانی.
* ارتباط:

- ربودن همچو موران دانه تا چند از دهان هم / چه جویی روزی خود را ز روزی خواره دیگر؟

۱۳ بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بُود در ترازوی خویش

قلمرو زبانی: نقش «ت» در «سعیت»: مضاف الیه/ نقش «سعی»: نهاد/ نهاد جمله اول و دوم در مصرع اول حذف به قرینه لفظی است. / مصرع دوم شیوه بلاغی است (فعل پیش از اجزای جمله آمده است).

قلمرو ادبی: بازو: مجاز از قدرت، دست/ سعی: مجاز از دسترنج، نتیجه کار/ بیت تمثیل است. / بیت تلمیح دارد به آیه قرآن: «ان لیس للانسان الا ما سعی»/ مصراع دوم: کنایه از این که نتیجه تلاش تو به خودت برمی گردد، به اندازه تلاش، بهره مند می شوی. / واژه آرایبی (تکرار): خویش.

قلمرو فکری: معنی: تا می توانی از نتیجه تلاش های خود، استفاده کن و بهره ببر؛ زیرا کوشش هر کس بر ارزش و جایگاه او می افزاید.
مفهوم: دعوت به خودکفایی و بهره مندی از تلاش خود.
* ارتباط:

- سعی کن ای کودک مهد امید / سعی تو بنا و سعادت بناست
- عقل و رای و عزم و همت، گنج توست / بهترین گنجور، سعی و رنج توست

۱۴ بگیر ای جوان، دست درویش پیر / نه خود را بیفکن که دستم بگیر

قلمرو زبانی: بیفکن: فعل امر از مصدر «افکندن»؛ به معنی «انداختن» و «پرت کردن» است. (اهمیت املائی دارد). / جوان: منادا/ دست: مفعول / درویش: مضاف الیه/ پیر: صفت / «م» در «دستم»: مضاف الیه/ بیت چهار جمله دارد.

قلمرو ادبی: دست گرفتن: کنایه از یاری کردن/ تضاد: پیر، جوان/ نه خود را افکندن: کنایه از کسی کمک نخواستن و خود را ناتوان نشان ندادن/ تکرار (واژه آرایبی): دست و بگیر.

قلمرو فکری: معنی: ای جوان، به جای اینکه خودت را ناتوان نشان دهی و منتظر کمک دیگران باشی، بهتر است به انسانهای نیازمند و پیر و ناتوان کمک کنی.

مفهوم: به دیگران کمک کنیم و نیازمند کسی نباشیم (یار باش، نه بار). نکوهش تنبلی و ریاکاری و حيله گری.

* ارتباط:

- چو باد، از خرمن دونان (انسانهای پست) ربودن خوشه‌ای تا چند
- ز همت توشه‌ای بردار و خود تخمی بکار آخر
- بار بردار از دل مردم که بر دوش زمین بر ندارد هر که از دل بار، می‌گردد گران

۱۵ خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

قلمرو زبانی: بخشایش: درگذشتن، عفو کردن / خلق: مردم، انسان، آفریده.

«را» در مصراع اول، «رای فکّ اضافه»: بخشایش خداوند شامل آن بنده می‌شود. (عده‌ای از همکاران معتقدند رای مالکیت است).

قلمرو ادبی: واج‌آرایی مصوت بلند «ا» و صامت «ش» / تلمیح: مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند. (المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده). / خدا، خلق، بنده: مراعات‌نظیر / بیت تمثیل دارد و یا ارسال المثل است. / وجود: مجاز از اعمال و رفتار و خدمت‌ها.

قلمرو فکری: معنی: (در صورتی که رای مالکیت داشته باشیم به این صورت معنی می‌شود): خداوند نسبت به آن (برای) بنده‌ای لطف و بخشش دارد که دیگران از وجود او در آسایش و راحتی باشند. (در صورتی که فکّ اضافه در نظر گرفته شود): بخشایش و گذشت خدا برای بنده‌ای است که خلق خدا از اعمال و رفتار او در آسایش باشند.

مفهوم: نکوهش مردم‌آزاری و سفارش به لطف و مهربانی با دیگران. (بخشایش و غفران الهی در گرو خدمت به خلق است).

* ارتباط:

- که یارب بر این بنده بخشایشی
- کز او دیده‌ام وقتی آسایشی
- چو نیست از رنج من آسایش تو
- که علت نیست در بخشایش تو

۱۶ کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست

قلمرو زبانی: کرم: جوانمردی، سخاوت، بزرگواری، بخشندگی / دون: پست. / دون‌همت: کوتاه‌همت، دارای طبع پست و کوتاه‌اندیشه. فعل «ورزد» به معنی «می‌ورزد»: مضارع اخباری / بیت سه جمله دارد / دون‌همتان: نهاد.

قلمرو ادبی: سر: مجاز از کلّ وجود / مغز: مجاز از عقل و اندیشه / پوست: مجاز از ظاهر / مراعات‌نظیر: مغز، سر، پوست. / پوست، اوست: جناس / بودن مغز در سر کسی: کنایه از خردمندی / بی‌مغز و پوست بودن: کنایه از بی‌خردی.

قلمرو فکری: معنی: کسی که عقل و اندیشه دارد، راه جوانمردی و بخشندگی را در پیش می‌گیرد و انسانهای فرومایه و کوتاه‌اندیشه، عقل و اندیشه‌ای ندارند و ظاهری انسانی دارند.

مفهوم: سفارش به بخشندگی / بخشندگی نشانه خردمندی است.

* ارتباط:

- درختی است مرد کرم، باردار
- وز او بگذری هیزم کوه‌سار

۱۷ کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

قلمرو زبانی: سرا: خانه. منظور از «هر دو سرای» دنیا و آخرت است.

فعل «بیند» به معنی «می‌بیند»: مضارع اخباری / کسی: (نوع) اسم مبهم، (نقش) نهاد / فعل «رساند» به معنی «برساند»: مضارع التزامی / نیک، نیکی: مفعول. / هر دو سرای: هر دو ترکیب وصفی / خلق خدای: ترکیب اضافی.

قلمرو ادبی: دو سرا: استعاره از دنیا و آخرت / تلمیح به آیه: «فمن يعمل مثقال ذره خیراًیره» و یا «الدنیا مزرعة‌الآخرة». (حدیث نبوی).

قلمرو فکری: معنی: تنها کسی در دنیا و آخرت، نیکی می‌بیند که در این دنیا به مردم خوبی کند.

مفهوم: سفارش به نیکی کردن به مردم.

* ارتباط:

- به گوش ارغوان آهسته گفتم
- طاعتی بالاتر از دلجویی درویش نیست
- بهارت خوش که فکر دیگرانی
- دست خود بوسید هر کس دست سائل (گدا) را گرفت

دانش زبانی

در زبان فارسی، برخی واژه‌ها دارای چند معنی هستند؛ مانند واژه «روان». اگر به لغت‌نامه نگاه کنید، متوجه می‌شوید که واژه «روان» دو معنی دارد: ۱- رونده، جاری ۲- روح

اگر این واژه را بدون قرار گرفتن در جمله به کار ببریم، دقیقاً متوجه معنی آن نمی‌شویم. اما اگر همین واژه با واژه‌ای دیگر یا در جمله قرار گیرد، به راحتی می‌توانیم معنی آن را دریافت کنیم:

روح و روان

آب روان

در ترکیب «آب روان» به خاطر آمدن واژه «آب»، به معنی «جاری و رونده» بودن واژه «روان» پی می‌بریم. در واقع بین «آب» و «روان و جاری» بودن تناسب است و بیشتر مواقع در کنار هم قرار می‌گیرند. در نمونه دوم به خاطر آمدن واژه «روح» که مترادف «روان» است، متوجه معنی دقیق واژه «روان» می‌شویم.

این واژه‌ها، که در لغت‌نامه دارای چند معنی هستند، به تنهایی نمی‌توانند خود را بشناسانند و لازم است در جمله یا زنجیره سخن قرار بگیرند.

با استفاده از شیوه‌های زیر، به معنای هریک از واژه‌های مشخص‌شده، دقیق‌تر می‌توان پی برد:

الف) قرار گرفتن واژه در جمله: - آب روان را نوشیدم. - روانم شاد شد.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضمین، تناسب): - ماه، طولانی شد. - ماه، تابناک بود.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضمین، تناسب)

نمونه:

گلاب است گویی به جویش روان همی شاد گردد به بویش روان فردوسی

در مصراع اول با کمک واژه «جوی» به معنی «رود» متوجه می‌شویم که واژه «روان» به معنی «جاری و رونده» است. در مصراع دوم با کمک عبارت «شاد گردد» متوجه می‌شویم که «روان» به معنی «روح» است.

انواع روابط معنایی واژگان در زبان فارسی:

۱- ترادف (مترادف بودن): به واژه‌ها یا عباراتی که دارای معنای یکسان هستند، ترادف (مترادف، هم‌معنا) می‌گویند؛

نمونه:

سیر و بیزار مهر و محبت مهر و خورشید

۲- تناسب: آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه که همیشه در کنار هم قرار می‌گیرند؛ نمونه:

سیر و پیاز بهار، تابستان، پاییز، زمستان (مجموعه پدیده‌های طبیعت)

۳- تضاد: آوردن واژه‌هایی که در معنی با هم متضاد هستند؛ نمونه:

سیر و گرسنه، شب و روز، بالا و پایین، راست و دروغ

۴- تَضَمَّنَ: رابطه بین دو واژه که در آن معنای یکی از واژه‌ها، معنای واژه دیگر را در برمی‌گیرد؛ **نمونه:**

سیر و گیاه، حیوان و آهو

در این نمونه، «آهو» به نوعی از «حیوان» گفته می‌شود و «حیوان» یک اصطلاح عمومی است که «آهو» و دیگر حیوانات را در برمی‌گیرد. در تَضَمَّنَ، کل با جزء در کنار هم قرار می‌گیرند: «درخت و سرو».

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- معیار دوستان دغل روز حاجت است
- قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب صائب
- صورت بی صورت بی حد غیب
- ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب مولوی
- فخری که از وسیلت دون هممتی رسد
- گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار اوحدی

دغل: حيله‌گر / جیب: یقه / دون هممتی: فرومایگی، پستی

(بررسی ابیات متن پژوهی)

معیار دوستان دغل روز حاجت است قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب

قلمرو زبانی: معیار: وسیله اندازه‌گیری و سنجش / دغل: ناراست، حيله‌گر / حاجت: احتیاج، نیاز / قرض: وام / به رسم تجربه: برای به دست آوردن تجربه / طلب: فعل امر، طلب کن، بخواه / معیار دوستان دغل: گروه نهادی / روز حاجت: مسند / واژه‌های «معیار، دغل، حاجت، قرضی» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی مصوت کسره / واژه‌آرایی (تکرار): دوستان / روز: مجاز از زمان.

قلمرو فکری: معنی: دوستان حيله‌گر و دروغین را در هنگام نیاز می‌توانی بشناسی. برای امتحان هم که شده از دوستان قرضی بگیر.

مفهوم: در هنگام سختی و نیاز می‌توانی دوستان واقعی‌ات را بشناسی.

صورت بی صورت بی حد غیب ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب

قلمرو زبانی: غیب: پنهان، نهان از چشم / تافت: تابید، درخشید / جیب: یقه، گریبان / واژه‌های «صورت، بی حد، غیب» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: آینه دل: اضافه تشبیهی (دل: مشبه / آینه: مشبه‌به) / پارادوکس: صورت بی صورت / جناس ناهمسان: غیب، حبیب / واج‌آرایی کسره (مصراع اول) / تلمیح: بیت اشاره دارد به معجزه حضرت موسی که دستش را در یقه لباس می‌برد و وقتی در می‌آورد، دستش می‌درخشید.

قلمرو فکری: معنی: زیبایی واقعی و بدون ظاهر و بی‌انتهایی از عالم غیب، از دل صاف و گریبان حضرت موسی (ع) درخشید.

مفهوم: زیبایی خداوند را تنها از دل انسان می‌توان دید.

فخری که از وسیلت دون همّتی رسد گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار

قلمرو زبانی: فخر: سربلندی، افتخار / از وسیلت: از طریق، از راه / دون: پست، فرومایه / دون همّتی: فرومایگی، پستی / نام: آبرو، شهرت / ننگ: بدنامی، رسوایی / عار: عیب، ننگ / رابطه معنایی مترادف: عار، ننگ. / از وسیلت: حرف اضافه مرکب / دون همّتی: متمم / دار (بدار): فعل امر / آن فخر: ترکیب وصفی. / واژه‌های «دون همّتی، عار» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: تضاد: «نام، ننگ»، «فخر، عار» / جناس ناهمسان: عار، دار / واج‌آرایی صامت «ر» و مصوت بلند «ا».

قلمرو فکری: معنی: اگر برای آبرو و بی‌آبرویی مهم است، آن سربلندی و افتخاری را که از راه پستی و فرومایگی نصیبت می‌شود، ننگ و رسوایی بدان.

مفهوم: سربلندی به‌دست آمده از فرومایگی، سبب ننگ و رسوایی است.

۲- برای کاربرد هریک از موارد زیر، نمونه‌ای در متن درس بیابید.

پیوندهای هم‌پایه‌ساز: شد و تکیه بر آفریننده کرد

پیوندهای وابسته‌ساز: نه خود را بیفکن که دستم بگیر

۳- معانی فعل «شد» را در سروده زیر بررسی کنید:

گریه شام و سحر، شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یکدانه شد
منزل حافظ، کنون بارگه پادشاست دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد حافظ
«شد» در بیت اول: اسنادی / «شد» در بیت دوم: رفت.

(بررسی بیت متن پژوهی)

گریه شام و سحر، شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یکدانه شد

قلمرو زبانی: شام: شب / ضایع: تباه، نابود، بی‌فایده / گوهر: از سنگ‌های قیمتی / گوهر یکدانه: مروارید بی‌مانند / حذف فعل به قرینه معنایی: شکر [می‌کنم] / بیت، سه جمله است. / گریه شام: گروه نهادی (ترکیب اضافی) / سحر: نقش تبعی، معطوف به شام / ضایع: مسند / قطره باران ما: گروه نهادی (ترکیب اضافی) / گوهر یکدانه: مسند (ترکیب وصفی). / واژه‌های «ضایع، قطره، گوهر» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: تضاد: شام، سحر / قطره باران: استعاره از اشک / تشبیه: قطره باران ما: مشبه / گوهر: مشبه به / یکدانه: وجه شبه / مراعات نظیر: «قطره، باران»، «قطره، گوهر» / یکدانه بودن: کنایه از بی‌مانند بودن، ارزش بالایی داشتن.

قلمرو فکری: معنی: خداوند را سپاس می‌گویم که گریه‌های شبانه‌روزی‌ام تباه نشد و به هدر نرفت. آن اشک‌هایم به مرواریدی گرانقدر تبدیل شد.

مفهوم: گریه و زاری عاشق، بدون فایده نخواهد بود.

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد

قلمرو زبانی: بارگه: بارگاه، کاخ، دربار شاه / بر: نزد، پیش / فعل «شد»: غیراسنادی؛ به معنی «رفت». / رابطه معنایی مترادف: «رفت، شد»، «دلدار، جانانه».

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دل، جان / واژه‌آرایی (تکرار): بر / تشبیه: منزل حافظ (مشبه) بارگه پادشا (مشبه به) / «حافظ»: تخلص.

قلمرو فکری: معنی: (به خاطر اشک‌هایی که ریختم) منزلم همانند کاخ پادشاه زیباست و وجودم، کنار معشوق است.

مفهوم: خوشحالی عاشق از وصال معشوق.

۴- برای دریافت معانی واژه‌های «دست» و «تند» به کمک دو روش (قرار دادن واژه در جمله و توجه به رابطه‌های معنایی) چند جمله مناسب بنویسید.

الف) روش اول: دست: او دست‌هایش را شست. / شش عدد بشقاب را یک دست می‌گویند. / علی دیوار کلاس را دو دست رنگ زد. / او در این کار، دست و پا ندارد. / او در تصادف از دست رفت.

تند: غذا تند بود. / پدر رفتار تند و قاطعی با فرزندش داشت. / خواهرم تند غذايش را می‌خورد. / او در راه گاهی تند و گاه آهسته می‌رفت. / او تند و تیز است.

ب) روش دوم: دست و پا: تناسب/ دست و بدن: تضمّن/ تند و ترش: تناسب/ تند و سریع: مترادف/ تند و آهسته: تضاد/ تند و مزه‌ها: تضمّن.

قلمرو ادبی:

۱- از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

سر به جیب فرو بردن: کنایه از گوشه‌گیری و بیکاری. / دست گرفتن: کنایه از کمک کردن.

۲- در بیت زیر، شاعر چگونه آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست سعدی

از راه رابطه هم‌نشینی و قرار گرفتن واژه در جمله. / جناس همسان: چنگ (اولی): وسیله موسیقی / چنگ دومی: پنجه دست.

(بررسی ابیات متن پژوهی)

قلمرو زبانی: با: به معنی «به» / ای: نشانه ندا / کسی که: منادا (محذوف، حذف فعل به قرینه معنایی) / چنگ (مصراع اولی): وسیله موسیقی / چنگ (دومی): پنجه دست / «م» در «پندم»: متمم (به من پند می‌دهی) / کاین: کوتاه شده «که این» / «م» در «زمانم» به «گوش» متصل می‌شود و مضاف‌الیه است: کاین زمان گوشم بر چنگ است. / انداز: فعل امر (بپرداز).

قلمرو ادبی: جناس همسان (تام): چنگ، چنگ / تضاد: است، نیست / دل در چنگ نیست: کنایه از اینکه تمرکز ندارم، حواسم جمع نیست. / مراعات نظیر: «گوش، دل»، «گوش، چنگ» / واژه‌آرایی (تکرار): زمان.

قلمرو فکری: معنی: ای کسی که پند و اندرز می‌دهی، این پند و اندرزهایت را به وقت دیگری موبول کن. زیرا اکنون در حال شنیدن ساز چنگ هستم و نمی‌توانم روی پنجه‌های تمرکز کنم. مفهوم: پندناپذیری عاشق.

۳- ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید: (چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟)

(تو): مشبه (محذوف) / روبه: مشبه‌به / چو: ادات تشبیه / به وامانده سیر بودن: وجه شبه.

۴- در این سروده، «شیر» و «روباه» نماد چه کسانی هستند؟

شیر: نماد انسانهای توانا، پرتلاش و خودکفا / روباه: نماد انسانهای وابسته و تنبل و راحت‌طلب.

قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید.

کسی که اندیشه دارد، راه بخشندگی را در پیش می‌گیرد و انسانهای فرومایه، اندیشه‌ای ندارند. (سفارش به بخشندگی)

۲- درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.

● یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

یقین و ایمان سبب آگاهی می‌شود و انسان به خاطر همین یقین به خداوند تکیه می‌کند.

۳- برای مفهوم هریک از سروده‌های زیر، بیتی مناسب از متن درس بیابید.

- رزق هر چند بی‌گمان برسد / شرط عقل است جُستن از درها / سعدی
- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده سیر

(بررسی ابیات متن پژوهی)

قلمرو زبانی: رزق: روزی، توشه، معیشت / جُستن: یافتن (جُستن: مصدر است و اسم؛ همهٔ مصدرها، اسم هستند.) / برسد (می‌رسد): مضارع اخباری / شرط عقل: ترکیب اضافی / بیت، دو جمله است. / واژه‌های «رزق، شرط» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: از در جستن: کنایه از تلاش و کوشش برای به‌دست آوردن روزی.

قلمرو فکری: معنی: هر چند، بدون شک و تردید، روزی انسان آماده است و به او می‌رسد، عاقلانه است که برای کسب روزی کوشش کنی.

مفهوم: تلاش و کوشش برای به‌دست آوردن روزی.

- سحر دیدم درخت ارغوانی / کشیده سر به بام خسته جانی
- به گوش ارغوان آهسته گفتم: / بهارت خوش که فکر دیگرانی / فریدون مشیری
- کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای
- خدا را بر آن بنده بخشایش است / که خلق از وجودش در آسایش است

(بررسی ابیات متن پژوهی)

سَحَر دیدم درخت ارغوانی / کشیده سر به بام خسته جانی

قلمرو زبانی: بام: سقف / سحر: قید / درخت ارغوانی: گروه مفعولی (ترکیب اضافی) / حذف فعل کمکی «است» به قرینهٔ معنایی: کشیده [است] / بام خسته‌جانی: گروه متممی (ترکیب اضافی)

قلمرو ادبی: ارغوان در این بیت، نماد از خودگذشتگان و ایثارگران / سرکشیدن: کنایه از بالا رفتن / خسته‌جان: کنایه از انسان ضعیف، ناتوان، غمگین. / تشخیص: سرکشیدن ارغوان.

قلمرو فکری: معنی: در هنگام سحر، درخت ارغوانی را دیدم که تا سقف خانهٔ یک انسان ناتوان و غمگین رشد کرده و سایه انداخته است.

به گوش ارغوان آهسته گفتم: / بهارت خوش که فکر دیگرانی

قلمرو زبانی: آهسته: قید / گوش ارغوان: گروه متممی (ترکیب اضافی) / نقش «ت» در «بهارت»: مضاف‌الیه / مرجع ضمیر «ت»: ارغوان / حذف فعل به قرینهٔ معنایی: بهارت خوش [باد] / «ی» در «دیگرانی»: کوتاه شدهٔ فعل اسنادی «هستی». / بیت سه جمله است.

قلمرو ادبی: تشخیص: ارغوان (به گوش ارغوان گفتم.) / ارغوان: نماد / به فکر دیگرانی: کنایه از یاری‌رسانی. / واج‌آرایی صامت «گ».

قلمرو فکری: معنی: آهسته در گوش درخت ارغوان گفتم: امیدوارم که روزگار به کامت باشد؛ زیرا که همیشه به فکر کمک به دیگران هستی.

مفهوم (دو بیت): تقدیر و ستایش از انسان‌های از خودگذشته که به دیگران کمک می‌کنند.

- چه در کار و چه در کار آزمودن بگیر ای جوان، دست درویش پیر
- نباید جز به خود، محتاج بودن پروین اعتصامی
- نه خود را بیفکن که دستم بگیر

(بررسی بیت متن پژوهی)

قلمرو زبانی: کار آزمودن: یادگیری کار و حرفه / محتاج: نیازمند.

قلمرو ادبی: واژه‌آرایی (تکرار): چه.

قلمرو فکری: معنی: هم در انجام کار و هم در یادگیری یک حرفه، انسان باید به خودش تکیه کند و نیازمند کسی نباشد.

مفهوم: در همه حال، استقلال داشته باش و به خود تکیه کن.

۴- دربارهٔ ارتباط معنایی متن درس و مَثَل «از تو حرکت، از خدا برکت» توضیح دهید.

در متن درس و مَثَل «از تو حرکت، از خدا برکت» سستی و تنبلی سرزنش شده است. هر دو تأکید دارند که برای به‌دست آوردن رزق و روزی باید تلاش کرد و به خدا توکل نمود. اگر تلاش کنی، لطف خداوند با تو همراهی خواهد کرد.

گنج حکمت: «همت»

نوع نثر: ساده	نوع ادبی: تعلیمی	محتوا: ارزشمندی ارادهٔ قوی و همت
لحن خواندن: تعلیمی	نام کتاب: بهارستان	نویسنده: جامی

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می‌کشد؟»
مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن.»

قلمرو زبانی: همت: ارادهٔ قوی، عزم جزم، سعی و تلاش / گران: سنگین / چون (چون می‌کشد): چگونه (قید کیفیت). / حمیت: جوانمردی، مردانگی، غیرت. (اهمیت املایی دارد).

قلمرو ادبی: بسته، برداشته: سجع. / کمر بستن: کنایه از آماده شدن برای انجام کاری.

قلمرو فکری: مفهوم: برتر دانستن همت، غیرت و مردانگی بر نیروی بدنی.

* ارتباط:

- همت مرد چون بلند بود
- در همه کار ارجمند بود
- دل و همت بلند و روشن کن
- روی روشن چه سود و قد چو میل؟

شماره آزمون: ۱	به نام خداوند جان و خرد	سوالات درس: فارسی ۲
ستایش: لطف خدا درس اول: نیکی		پایه تحصیلی: یازدهم (کلید رشته‌ها)
تعداد سوالات: ۲۴		
قلمرو زبانی:		
۱- عبارت «آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد.» در توضیح کدام واژه است؟		
الف) یقین ب) غیب ج) همت د) توفیق		
۲- در همهٔ سروده‌های زیر، رابطهٔ معنایی واژه‌های مشخص شده، به جز سرودهٔ گزینهٔ رابطهٔ «ترادف» است.		
الف) یکی روبهی دید بی‌دست و پای	فرو مانده در لطف و صنع خدای	
ب) در نابستهٔ احسان گشاده‌ست	به هر کس آنچه می‌بایست، داده‌ست	
ج) خدا را بر آن بنده بخشایش است	که خلق از وجودش در آسایش است	
د) اگر لطفش قرین حال گردد	همه ادب‌ها، اقبال گردد	
۳- در کدام یک از سروده‌های زیر، یک برابر معنایی مناسب برای واژهٔ «غمخواری» یافت می‌شود؟		
الف) نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست	چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست	
ب) یکی روبهی دید بی‌دست و پای	فرو ماند در لطف و صنع خدای	
۴- املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.		
الف) چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش	ز دیوار (مهرایش - محرابش) آمد به گوش	
ب) مردان، بار را به نیروی همت و بازوی (همیت - حمیت) کشند، نه به قوت تن.		
۵- کدام یک از بیت‌های زیر، فاقد غلط املايي است؟		
الف) اگر لطفش قرین حال گردد	همه ادب‌ها، اقبال گردد	
ب) معیار دوستان دغل روز حاجت است	غرضی به رسم تجربه از دوستان طلب	
ج) ذنخدان فرو برد چندی به جیب	که بخشنده روزی فرستد ز غیب	
د) به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها	هلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها	
۶- در بیت زیر، معنای واژهٔ «شیر» را با توجه به کدام رابطهٔ معنایی درمی‌یابیم؟		
«چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟»		
۷- در کدام بیت، هر دو نوع حذف فعل (لفظی، معنایی) اتفاق افتاده است؟		
الف) و گر توفیق او یک سوی نهد پای	نه از تدبیر کار آید نه از رای	
ب) به ترتیبی نهاده وضع عالم	که نی یک موی باشد بیش و نی کم	
ج) در این بود درویش شوریده رنگ	که شیری برآمد، شغالی به چنگ	
د) سحر دیدم درخت ارغوانی	کشیده سر به بام خسته جانی	
۸- نقش ضمیر پیوستهٔ مصراع اول در همهٔ بیت‌های زیر، به جز بیت یکسان است.		
الف) نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست	چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست	
ب) اگر لطفش قرین حال گردد	همه ادب‌ها، اقبال گردد	
ج) چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش	ز دیوار محرابش آمد به گوش	

- ۹- معانی فعل «شد» را در سروده‌های زیر بررسی کنید.
دبیرخانهٔ زبان و ادبیات فارسی، ۱۴۰۳
- الف) یقین مرد را دیده، بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد
ب) گریهٔ شام و سحر، شکر که ضایع نگشت / قطرهٔ باران ما گوهر یکدانه شد

قلمرو ادبی:

- ۱۰- درستی یا نادرستی گزارهٔ زیر را تعیین کنید.
«لیلی و مجنون اثری دیگر از صاحب کتاب بهارستان می‌باشد.»
درست نادرست
- ۱۱- بیت زیر به کدام یک از آیه‌های قرآن تلمیح دارد؟
«دگر روز باز اتفاق اوفتاد / که روزی رسان قوت روزش بداد»
الف) ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب.
ب) تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ.
- ۱۲- آرایهٔ درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.
الف) چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟ (تضاد - کنایه)
ب) به نام چاشنی بخش زبان‌ها / حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها (حسن آمیزی - تشبیه)
- ۱۳- کاربرد واژگان قافیه در بیت زیر، سبب خلق آرایهٔ ادبی..... شده است.
«چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش / ز دیوار محرابش آمد به گوش»
- ۱۴- مفاهیم نمادین واژه‌های مشخص‌شدهٔ بیت زیر را بنویسید.
«کزین پس به گنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور»
- ۱۵- آرایهٔ ادبی مناسب با هر سروده را در برابر آن بنویسید. (یک آرایه اضافه است.)

۱- ایهام	الف) خدا را بر آن بنده بخشایش است / که خلق از وجودش در آسایش است
۲- تشبیه	ب) یقین مرد را دیده بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد
۳- مجاز	ج) کمال عقل آن باشد در این راه / که گوید نیستم از هیچ آگاه
۴- تشخیص	د) شغال نگون‌بخت را شیر خورد / بماند آنچه روباه از آن سیر خورد
۵- جناس	

- ۱۶- نام صاحب هریک از آثار داده شده را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید.
الف) بهارستان (سعدی - جامی) / فرهاد و شیرین (وحشی بافقی - نظامی گنجوی)

قلمرو فکری!

- ۱۷- مفهوم کدام یک از ابیات زیر، متفاوت است؟
سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳
- الف) یقین مرد را دیده بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد
ب) کزین پس به گنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور
ج) زنخدان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب
د) نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
- ۱۸- در بیت زیر، شاعر «بخشندگی» را حاصل چه می‌داند؟
سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳
- الف) ثروتمندی / ب) مهربانی و عاطفه / ج) خردمندی / د) دوری از دون همتان

۱. یادآوری: بارم سؤالات «قلمرو فکری» ۸ نمره است. ۴ نمره به درک مطلب اختصاص می‌یابد و ۴ نمره به معنی و مفهوم نظم و نثر. با توجه به اینکه معنی و مفهوم نظم و نثر هر درس، با دقت فراوان، بیت به بیت و خط به خط بررسی شده است و شیوهٔ سؤال دادن از آن بسیار مشخص است، در بخش «قلمرو فکری» برای معنی و مفهوم نظم و نثر همیشه سؤال طرح نمی‌شود. بنابراین لازم است دانش‌آموزان عزیز، معنی و مفهوم نظم و نثر هر درس را کامل و دقیق بخوانند تا از عهدهٔ این بخش در امتحانات پایانی برآیند.

۱۹- با توجه به بیت «به نام چاشنی بخش زبانها / حلاوت سنج معنی در بیانها» چرا شاعر سخنش را با نام خداوند آغاز می کند؟

۲۰- هر دو بیت زیر، بر چه مفهومی تأکید دارند؟

الف) بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بُود در ترازوی خویش

ب) رزق هر چند بی گمان برسد شرط عقل است جُستن از درها

۲۱- تقابل معنایی دو بیت زیر را بررسی کنید.

الف) کزین پس به کُنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

ب) برو شیر در تنده باش، ای دغل مینداز خود را چو روباه شل

۲۲- هریک از بیت های ستون «الف»، بر کدام یک از مفاهیم آورده شده در ستون «ب» تأکید دارد؟ (توجه: در ستون «ب» یک مورد اضافی است).

الف	ب
۱- کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست / که دون همتانند بی مغز و پوست	- نظم در هستی
۲- به ترتیبی نهاده وضع عالم / که نی یک موی باشد بیش و نی کم	- دعوت به تلاش و کوشش
۳- بلند آن سر، که او خواهد بلندش / نژند آن دل، که او خواهد نژندش	- سفارش به بخشندگی
۴- برو شیر در تنده باش، ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل	- خردگرایی
	- خداوند قادر مطلق است.

۲۳- مفاهیم نمادین واژه های مشخص شده در نمونه های زیر را بررسی کنید.

الف) موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته.

ب) کزین پس به کُنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

سؤال شبه نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳

۲۴- مصراع زیر را به نثر ساده و روان برگردانید.

«زنخدان فرو برد چندی به جیب»

پاسخ تشریحی سؤالات درس اول

قلمرو زبانی:

- ۱- گزینه د (توفیق)
- ۲- گزینه ج (واژه «بخشایش» به معنی «درگذشتن، عفو کردن» است؛ اما دیگر واژه‌ها به معنی «بخشش و بخشندگی» است.)
- ۳- گزینه الف (تیمار)
- ۴- الف) محراب ب) حمیت
- ۵- گزینه «الف» فاقد غلط املائی است. (املای درست واژگان: ب) قرضی / ج) زرخدان / د) حلاوت‌بخش.)
- ۶- رابطه تناسب (شیر در معانی شیر خوردنی و شیر جنگل به کار می‌رود. در اینجا با توجه به واژه «روبه» متوجه می‌شویم که منظور از «شیر»، حیوان درنده است. بین «روبه» و «شیر» رابطه معنایی تناسب وجود دارد.)
- ۷- گزینه «ب» (در گزینه «ب» هم حذف به قرینه لفظی اتفاق افتاده است: که نی یک موی باشد بیش و نی کم [باشد] و هم فعل «است» در مصراع اول به قرینه معنایی حذف شده است: به ترتیبی نهاده [است] وضع عالم / بررسی حذف فعل در گزینه «الف»: حذف فعل به قرینه لفظی: نه از تدبیر کار آید نه از رای [کار آید] / گزینه «ج»: حذف به قرینه معنایی: که شیری برآمد، شغالی به چنگ [داشت] / گزینه «د»: حذف به قرینه لفظی: کشیده [است] سر به بام خسته جانی.
- ۸- گزینه «ج» (نقش «ش» در گزینه «ج»، متمم است: صبر برای او نماند. اما در دیگر گزینه‌ها، نقش «ش»، مضاف‌الیه است: نه بیگانه تیمار او را خورد / اگر لطف او قرین حال گردد.)
- ۹- الف) شد: فعل غیراسنادی (به معنی رفت) / ب) شد: فعل اسنادی.

قلمرو ادبی:

- ۱۰- نادرست (لیلی و مجنون، اثر نظامی است.)
- ۱۱- گزینه الف (بیت سؤال به روزی‌رسانی خداوند اشاره دارد و آیه «الف» هم همین مفهوم را می‌رساند.)
- ۱۲- الف) تضاد (روبه، شیر) / ب) حس‌آمیزی (بیان شیرین)
- ۱۳- جناس ناهمسان (هوش، گوش)
- ۱۴- مور: نماد کوچکی و ناتوانی و وابستگی / پیل: نماد بزرگی و قدرت و استقلال.
- ۱۵- الف) شماره ۳ (وجود: مجاز از اعمال و رفتار) / ب) شماره ۱ (دید: ایهام: ۱. چشم ۲. آنچه که دیده می‌شود.) / ج) شماره ۴ (عقلی که می‌گوید: تشخیص) / د) شماره ۵ (جناس: شیر، سیر)
- ۱۶- الف) جامی ب) وحشی بافقی

قلمرو فکری:

- ۱۷- گزینه «د» یا «نه بیگانه تیمار خوردش...»؛ مفهوم بیت «د»: تنهایی و لاغری زیاد / مفهوم دیگر گزینه‌ها: توکل کردن به خدا و دوری از تلاش.
- ۱۸- گزینه «ج» یا «خردمندی»
- ۱۹- زیرا یاد خداوند سبب زیبایی، تأثیرگذاری و ارزشمندی سخنانش می‌شود و گفتارش را پر از معانی شیرین و لذت‌بخش می‌کند.
- ۲۰- تأکید به کار و تلاش برای رسیدن به خواسته‌ها و آرزوها.
- ۲۱- در بیت «الف» آمده که روزی تقسیم شده و با تلاش به دست نمی‌آید. پس بهتر است دست از تلاش کشید و به خدا توکل کرد اما در بیت دوم، تأکید بر تلاش است برای دستیابی به آرزوها و خواسته‌ها.
- ۲۲- مفهوم شماره (۱): سفارش به بخشندگی / مفهوم شماره (۲): نظم در هستی / مفهوم شماره (۳): خداوند قادر مطلق است. / مفهوم شماره (۴): دعوت به تلاش و کوشش.
- ۲۳- «مور» در گزینه «الف» نماد تلاش و سخت‌کوشی است اما «مور» در گزینه «ب» نماد کوچکی و ناتوانی است.
- ۲۴- (آن شخص) برای مدتی بدون تلاش و کوشش در گوشه‌ای نشست.

درس دوم: «قاضی بُست»

نوع ادبی: تعلیمی محتوا: قناعت لحن خواندن: روایی - داستانی
نام کتاب: تاریخ بیهقی نویسنده: ابوالفضل بیهقی

۱) و روز دوشنبه [امیر مسعود] شبگیر، برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مُطربان؛ و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند.

قلمرو زبانی: بُست: نام شهری در شمال افغانستان. شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح. برنشستن: سوار شدن. برنشست: سوار بر اسب شد. کران: ساحل، کنار، جانب، طرف. باز: نوعی پرنده شکاری. یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند. (اهمیت املائی دارد). حشم: خدمتکاران (اهمیت املائی دارد). ندیم: هم‌نشین، همدم. مطرب: نوازنده، آوازخوان. (اهمیت املائی دارد). چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر. فرود آمدند: پایین آمدند، اقامت کردند. خیمه، شراع: رابطه ترادف / شراع: سایه‌بان، خیمه. (اهمیت املائی دارد).

قلمرو ادبی: به کران آب فرود آمدند: آب مجاز از رودخانه هیرمند. مراعات نظیر: (بازان، یوزان)، (کران، هیرمند، رود، آب)، (حشم، ندیمان، مطربان).

قلمرو فکری: معنی: و روز دوشنبه، امیرمسعود صبح زود، سوار بر اسب شد و به ساحل رودخانه هیرمند رفت، درحالی‌که پرندگان و جانوران شکاری، خدمتگزاران، هم‌صحبتان و نوازندگان و خوانندگان به همراهش بودند و تا نزدیک ظهر در حال شکار بودند. پس از آن، در ساحل رودخانه از اسب‌ها پایین آمدند و چادرها و سایه‌بانها را برافراشتند.

۲) از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگتر، از جهت نشست او و جامه‌ها افگندند و شراعی بر وی کشیدند. و وی آنجا رفت و از هر دستی، مردم در کشتی‌های دیگر بودند. ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستند و دریدن گرفت. آن‌گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هزاهز و غریو خاست. امیر برخاست.

قلمرو زبانی: قضا: تقدیر، سرنوشت. (اهمیت املائی دارد). از قضای آمده: اتفاقاً، از روی اتفاق. پس از نماز: در این جا منظور «پس از نماز ظهر» است. ناو: کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی. از جهت نشست او: برای نشستن امیر. جامه‌ها افگندند: گستردنی‌ها را گستردند، بسترها را مهیا کردند. از هر دستی: از هر گروهی، از هر طبقه‌ای. آب نیرو کرده بود: فشار آب زیاد شده بود، جریان آب بیشتر شده بود. نشستند و دریدن گرفت: (کشتی) داشت غرق می‌شد و می‌شکست. هزاهز: آشوب‌فتنه‌ای که مردم را به جنبش درآورد. (اهمیت املائی دارد). غریو: سروصدا، غوغا. (اهمیت املائی دارد). خیمه و شراع: رابطه ترادف. خاست، برخاست، بخواست: (اهمیت املائی دارد).

ناوی ده: ده ناو (ترکیب وصفی مقلوب) ناو: هسته/ده: صفت شمارشی، وابسته پیشین/نقش (ده ناو): مفعول/از جهت: حرف اضافه/نشست: در اینجا اسم است در نقش متممی/بانگ، غریو: رابطه ترادف/بانگ، هزاهز، غریو: رابطه تناسب.

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: بانگ، هزاهز، غریو.

قلمرو فکری: معنی: اتفاقاً پس از نماز ظهر، سلطان مسعود تعدادی کشتی خواست و ده قایق کوچک آوردند. از میان آن قایق‌ها، بزرگترین قایق را برای نشستن سلطان مسعود آوردند، فرش‌ها و گستردنی‌ها را پهن کردند و سایه‌بانی بر روی آن

کشیدند و سلطان مسعود وارد آن قایق شد و افرادی از طبقات مختلف در کشتی‌های دیگر بودند و هیچ کس نمی‌دانست چه اتفاقی قرار است رخ دهد. ناگهان دیدند که فشار آب زیاد شده و آب بالا آمده، کشتی پر از آب شد و شکست و داشت غرق می‌شد. وقتی متوجه این موضوع شدند که کشتی در حال غرق شدن بود. فریاد و آشوب و سروصدا بلند شد. امیر از جایش بلند شد.

۳ و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان در جستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنان که یک دَوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه شدن. اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت؛ و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برانندند و به کرانه رود رسانیدند.

قلمرو زبانی: و هنر آن بود: بخت یار بود، خوش‌بختانه. / در جستند: پریدند. / بر بودند: کشیدند، رهانیدند، برگرفتند، به سرعت برداشتند، به شتاب دور کردند. / نیک: بسیار، کاملاً. / کوفته شد: صدمه دید، آسیب دید. / افگار: خسته، مجروح. / دَوال: چرم و پوست. / یک دوال: یک لایه، یک پاره. / بگسست: جدا شد. / ایزد: خدا، آفریدگار. / نمودن: نشان دادن. / سوری: شادی، جشن. (اهمیت املایی دارد).

ایشان در جستند هفت و هشت تن: شیوه بلاغی / نیک کوفته شد: نیک (قید) / پوست، گوشت: رابطه تناسب / سوری، شادی: رابطه ترادف / سور: نهاد / و: حرف عطف / شادی: معطوف / به آن بسیاری: قید / تیره: مسند / کشتی‌ها برانندند: کشتی (مفعول) / رسانیدند: فعل.

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: پوست، گوشت / سور، شادی.

قلمرو فکری: معنی: خوش‌بختانه، بقیه کشتی‌ها به کشتی سلطان مسعود نزدیک بودند. هفت، هشت نفر از آنها در آب پریدند و امیر را گرفتند و با خود کشیدند و به کشتی‌های دیگر رسانیدند، در حالی که بدن امیر بسیار آسیب دیده بود و پای راستش مجروح شده بود. به طوری که یک لایه از پوست و گوشت بدنش جدا شد و چیزی نمانده بود که در آب غرق شود. اما خداوند پس از نشان دادن قدرت و توان خود به آنها لطف و مهربانی کرد. (فرج بعد از شدت). و آن همه جشن و شادی که گرفته بودند به خاطر این حادثه، از بین رفت. بعد از این که سلطان مسعود به کشتی رسید، کشتی‌ها را حرکت دادند و به ساحل رودخانه رسیدند.

* **ارتباط:** «اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت.» با بیت زیر قرابت معنایی دارد:

● **مَلِكِ الْعَرْشِ** پس از قدرت رحمت بنمود. **قَدَرَ** و رحمت او خلق جهان را **عَبَرَ** (پند) است.

۴ و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تَر و تباه شده بود و برنشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

قلمرو زبانی: امیر از آن جهان آمده: از مرگ نجات یافته. / جامه بگردانید: لباسش را عوض کرد. / تر: خیس. / تباه: خسته، ناتوان. / کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ. / تشویش: نگرانی، ناآرامی، آشفتگی. / اعیان: بزرگان، اشراف. (اهمیت املایی دارد). / رعیت: عامه مردم. / کاربرد جملات کوتاه و کامل / کاربرد فعل «برنشست» به جای «سوار شد» از ویژگی نوشته‌های بیهقی.

قلمرو ادبی: امیر از آن جهان آمده: (کنایه) امیر از مرگ نجات یافته / به پای شدن: (کنایه) به وجود آمدن.

قلمرو فکری: معنی: سلطان مسعود که از مرگ نجات یافته بود، وارد خیمه شد و لباس‌ها را عوض کرد؛ درحالی که خیس و ناتوان شده بود و سوار بر اسب شد و سریع به کاخ آمد. چون در میان سپاهیان خبر بسیار بدی (مبنی بر مرگ امیر) پخش شده بود و همه بسیار دلواپس و بی‌قرار بودند و بزرگان و وزیر به استقبال سلطان رفتند. وقتی سلطان مسعود را تندرست دیدند، سپاهیان و مردم فریاد شادی کشیدند و سلطان را دعا کردند و بسیار صدقه دادند که قابل توصیف نیست.

۵ و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک، به مُسْتَحَقَّان و درویشان دهند، شکر این را و نبشته آمد و به توقیع، مؤکد گشت و مُبَشِّران برفتند.

قلمرو زبانی: غزنین: پایتخت حکومت غزنویان. / صعب: سخت، دشوار. (اهمیت املائی دارد.) / مقرون: همراه، پیوسته. (اهمیت املائی دارد.) / و سلامت که به آن مقرون شد: و با سلامتی همراه بود. / مثال داد: فرمان داد. / درم: کوتاه شده درهم، واحد پول از جنس نقره. / هزار هزار درم: یک میلیون درهم. / مستحقان: انسانهای نیازمند، فقرا. (اهمیت املائی دارد.) / نبشته آمد: نوشته شد. (فعل مجهول به سبک قدیم.) / توقیع: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه. (اهمیت املائی دارد.) / توقیع کردن: مهر زدن یا امضا کردن. / مؤکد: تأکید شده، استوار. / مؤکد گشتن: سندیت یافتن، تأکید شدن. / مبشّر: نویددهنده، مژده‌رسان. / حادثه بزرگ: ترکیب وصفی. / نامه، نبشته، توقیع: رابطه تناسب. / دیگر روز: ویژگی سبکی (صفت قبل از هسته آمده، دستور تاریخی) / نوع «را» در «شکر این را»؛ حرف اضافه در معنای «برای».

قلمرو فکری: معنی: و روز بعد، امیر مسعود دستور داد تا نامه‌هایی به شهر غزنه و همه سرزمین‌ها برای این اتفاق بزرگ و دشواری که روی داد، بنویسند و سلامتی سلطان مسعود را به همه مردم خبر دهند و دستور داد به شکرانه این سلامتی یک میلیون سکه نقره به شهر غزنین و دو میلیون سکه نقره به سرزمین‌های دیگر، به نیازمندان و فقیران بدهند و نامه نوشته شد و امیر آن را با امضای خود تأیید کرد و نامه‌رسانان و بشارت‌دهندگان رفتند.

۶ و روز پنج‌شنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد و مَحْجُوب گشت از مردمان، مگر از اطبّا و تنی چند از خدمتکارانِ مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود. تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خطّ خویش، نُکْت بیرون می‌آورد و از بسیاری نُکْت، چیزی که در او کراهیتی نبود، می‌فرستاد فرودسرای، به دست من و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیر خیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آن‌گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین و من نُکْت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاجی بستد و پیش بُرد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تو را امیر می‌بخواند.»

قلمرو زبانی: سرسام: تورم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده است. (اهمیت املائی دارد.) / بار: اجازه ملاقات. / محجوب: پنهان، مستور، پوشیده. (اهمیت املائی دارد.) / اطبّا: جمع طبیب، پزشکان. (اهمیت املائی دارد.) / متحیر: سرگشته، سرگردان، حیران. (اهمیت املائی دارد.) / تا حال چون شود: تا چه اتفاقی خواهد افتاد. / عارضه: بیماری، حادثه. (اهمیت املائی دارد.) / بونصر: بونصر مُشکان. دبیر رسایل (نویسنده نامه‌های) دربار محمود و مسعود غزنوی. وی استاد بیهقی بود. / نکت: نکته‌ها. (نکت، جمع نکته است.) / کراهیت: ناپسندی. (اهمیت املائی دارد.) / فرودسرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران. / آغاجی خادم: خادم خاص سلطان مسعود غزنوی. / خیر خیر: سریع، آسان. / بشارت بود: خبر خوشحال‌کننده‌ای بود. / بستد: گرفت. / برآمد: بازگشت. نوع «را» در «امیر را تب گرفت»: نهادی (امیر تب کرد). / نوع «را» در «نامه‌های رسیده را، نکت بیرون می‌آورد»: فک اضافه (نکته‌های نامه‌های رسیده). / ندیدمی: کاربرد ماضی استمراری به شیوه گذشته، دستور تاریخی. / نکت: مفعول / می‌بخواند: می‌خواند (مضارع اخباری).

قلمرو ادبی: دل: تشخیص (دل‌ها سخت متحیر شد) / دل: مجاز از انسان.

قلمرو فکری: معنی: و روز پنج‌شنبه، سلطان مسعود، تب شدیدی گرفت، به طوری که در تب، هذیان می‌گفت و به خاطر همین بیماری به کسی اجازه ملاقات نداد و از نظر مردم پنهان شد به غیر از پزشکان و چند نفر از خدمتکار مرد و زن که او را می‌دیدند و همه بسیار سرگردان و دل‌نگران بودند و منتظر بودند که چه اتفاقی خواهد افتاد. وقتی امیر دچار این بیماری شد، بونصر نکته‌های مهم نامه‌هایی را که دریافت می‌کرد با خط خودش، مشخص می‌کرد و از میان نکته‌های مهم نامه‌ها، نکته‌هایی را که نامناسب و ناپسند نبود، به اندرونی دربار برای من (ابوالفضل بیهقی) می‌فرستاد و من آن را به آغاجی، خادم مخصوص سلطان مسعود می‌دادم و سریع جواب نامه‌ها را می‌آوردم و هیچ‌گاه سلطان مسعود را نمی‌دیدم تا وقتی که نامه‌هایی از پسران علی تکین آمد و من نکته‌های مهم آن نامه‌ها را که دربردارنده خبر خوش بود به آغاجی دادم، آغاجی آن نامه‌ها را از من گرفت و به نزد سلطان برد. پس از یک ساعت برگشت و گفت: «ای ابوالفضل، سلطان مسعود می‌خواهد تو را ببیند.»

مفهوم: اشاره به کارها و وظایف بونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی، توصیف بیماری پادشاه.

۷ پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پُر یخ بر زَبرِ آن و امیر را یافتم آنجا بر زَبرِ تخت نشسته، پیراهن توزی، میخَنقه در گردن، عِقْدی همه کافور و بوالعلائی طبیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم.

گفت: «بونصر را بگوی که امروز درستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علّت و تب تمامی زایل شد.»

قلمرو زبانی: کتان: گیاهی است که از ساقه‌های الیاف آن در نساجی استفاده می‌کنند. / تر کرده: نمدار کرده. / شاخه: در زمان گذشته، شاخه‌های نازک درختان را روی هم می‌گذاشته‌اند و بر روی آن آب می‌پاشیده‌اند تا باد از لابه‌لای آنها عبور کند و فضا خنک شود. / تاس: کاسه‌ای از جنس مس. (اهمیت املائی دارد). / زَبر: بالا، روی. / توزی: منسوب به توز، پارچه نازک کتانی که نخست در شهر توز می‌بافته‌اند. (اهمیت املائی دارد). / میخَنقه: گردن‌بند. (اهمیت املائی دارد). / عِقْد: گردن‌بند. (اهمیت املائی دارد). / کافور: ماده‌ای خوش‌بو، جامد و سفید رنگ که ویژگی تب‌زدایی دارد. / ابوالعلائی طبیب: پزشک مخصوص سلطان مسعود غزنوی. / زیر تخت: کنار و پایین تخت. / درست: سالم، تندرست. / علّت: مریضی، بیماری. / زایل شدن: برطرف شدن، نابود شدن. / داده آید: فعل مجهول (معادل امروزی «داده آید»: داده شود).

میخَنقه، عِقْد: رابطه ترادف / میخَنقه، گردن، عِقْد: رابطه تناسب / درستم (درست هستم): درست: مسند / م: هستم، فعل اسنادی / علّت، تب: رابطه تناسب / نوع «را»، در «بونصر را بگوی»: حرف اضافه به معنی «به». (نقش‌نمای متمم)

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: علّت، تب / میخَنقه، گردن، عِقْد / این دو سه روز: مجاز از چند روز آینده.

قلمرو فکری: معنی: به نزد سلطان رفتم. دیدم که اتاق را با آویزان کردن پرده‌های کتان نمدار تاریک کرده و شاخه‌های نمدار زیادی در آنجا گذاشته و کاسه‌های مسی بزرگ که پر از یخ بود، بر بالای آن شاخه‌ها گذاشته‌اند و سلطان مسعود را در آنجا دیدم در حالی که بر بالای تخت نشسته بود، پیراهنی از پارچه نازک کتانی بر تن داشت و گردن‌بندی که همه بندهای آن از کافور بود (برای از بین بردن تب) بر گردن آویخته بود. ابوالعلائی طبیب، پزشک مخصوص دربار، آنجا کنار و پایین تخت نشسته بود.

(سلطان مسعود به من) گفت: «به بونصر بگو که امروز حال خوب است و در دو سه روز آینده، اجازه ملاقات داده شود، چون بیماری و تب کاملاً برطرف شده است.»

۸ من بازگشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عَزَّوَجَلَّ بر سلامتِ امیر و نامه نبشته آمد. نزدیکِ آغاجی بردم و راه یافتم، تا سعادتِ دیدارِ همایونِ خداوند، دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی ست سوی بونصر در بایی، تا داده آید.»

قلمرو زبانی: این چه رفت: آن چه رخ داد، آن چه گذشت، سخت: بسیار، عزوجل: عزیز است و بزرگ و ارجمند، راه یافتم: اجازه ورود به نزد سلطان مسعود یافتم، همایون: مبارک، خجسته، نیک‌بخت، خداوند: صاحب، سلطان. (در این‌جا منظور سلطان مسعود است.) دوات: قلمدان، مُرکب‌دان، خواست: (اهمیت‌آمیزی دارد.) / گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن، باز آی: برگرد، در بایی: در مورد موضوعی. سخت: قید/شاد: مسند، فعل‌های مجهول: نبشته آمد (نبشته شد) / گسیل کرده شود / داده آید (داده شود).

قلمرو ادبی: دوات: مجاز از جوهر و قلم.

قلمرو فکری: معنی: من از نزد سلطان مسعود برگشتم و آن چه را که رخ داده بود، به بونصر گفتم. بونصر بسیار خوشحال شد و خداوند عزیز و بزرگ را به خاطر سلامتی سلطان، شکر کرد و نامه نوشته شد. آن نامه را به نزد آغاجی بردم و اجازه ورود یافتم تا از این طریق سعادت ملاقات خجسته پادشاه را به دست آورم و سلطان مسعود آن نامه را خواند و قلم و جوهر خواست و آن را امضا کرد و گفت: «وقتی که نامه‌ها فرستاده شد، تو برگرد، چون در مورد موضوعی برای بونصر پیغامی دارم که باید به تو بدهم.»

۹ گفتم: «چنین کنم.» و بازگشتم با نامه توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم. و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود و خیل‌تاشان و سوار را گسیل کرده. پس رُقعتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود، باز نمود و مرا داد.

قلمرو زبانی: توقیع: امضا کردن نامه و فرمان. (اهمیت‌آمیزی دارد.) / دبیر: نویسنده، منشی. / کافی: باکفایت، لایق، کارآمد. / نماز پیشین: منظور نماز ظهر است. (نماز دیگر: نماز عصر/ نماز شام: نماز مغرب/ نماز خفتن: نماز عشا) / مهمات: کارهای مهم و خطیر/ فارغ شدن: آسوده شدن از کار. / خیل‌تاش: هر یک از سپاه‌یانی که از یک دسته باشند. / گسیل کرد: فرستاد. / رُقعت: رُقعه، نامه کوتاه، یادداشت. (اهمیت‌آمیزی دارد.) / باز نمود: شرح داد، نشان داد. به نشاط: قید (شادمان). / منظور از «این مرد بزرگ»: بونصر مشکان / این مرد بزرگ: ترکیب وصفی (این: صفت اشاره/ مرد: هسته/ بزرگ: صفت). / «واو» در جمله «این مرد بزرگ و دبیر کافی»: واو عطف (دبیر کافی: معطوف) / دبیر کافی: ترکیب وصفی.

قلمرو ادبی: قلم در نهادن: (کنایه) شروع به نوشتن کردن.

قلمرو فکری: معنی: من (منظور ابوالفضل بیهقی) گفتم: اطاعت می‌کنم و با نامه امضا شده برگشتم و این ماجرا را به بونصر گفتم. بونصر، این مرد بزرگ و نویسنده توانا با خوشحالی شروع کرد به نوشتن. تا نزدیک نماز ظهر، نامه‌نگاری را تمام کرد و خیالش آسوده شد و نوکران و چاکران و سوار را فرستاده بود. سپس نامه‌ای به سلطان مسعود نوشت و هر کاری را که انجام داده بود، توضیح داد و آن نامه را به من داد. (تا به دست سلطان برسانم.)

۱۰ و بپردم و راه یافتیم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد.» و آغاجی خادم را گفت: «کیسه‌ها بیاورا!» و مرا گفت: «بستان؛ در هر کیسه، هزار مثقال زر پاره است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال‌هاست. و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی‌شبهت باشد، از این فرماییم؛ و می‌شنویم که قاضی بُست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر، سخت تنگدستاند و از کسی چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشان را ضیعتکی حلال خردند و فراخ‌تر بتوانند زیست و ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم.»

قلمرو زبانی: نیک آمد: خوب است. / بستان: بگیر. / زر پاره: قراضه و خُرده زر، زر سگه شده. / غزو: جنگ کردن با قفار. (اهمیت املائی دارد.) / بتان زرین: مجسمه‌هایی از جنس طلا. / بگداخته: ذوب کرده. / حلال‌تر: در این جا باید به معنی «حلال‌ترین» خواند. (اهمیت املائی دارد.) / بی‌شبهت: بی‌تردید، بی‌شک. (اهمیت املائی دارد.) / نستانند: نمی‌گیرند. / ضیعت: زمین زراعتی. (اهمیت املائی دارد.) / ضیعتک: زمین زراعتی کوچک. (اهمیت املائی دارد.) / فراخ‌تر: آسوده‌تر، راحت‌تر. / فراخ‌تر بتوانند زیست: بتوانند بهتر و راحت‌تر زندگی کنند. / لختی: اندکی. / گزارده: (اهمیت املائی دارد.) / حلال‌تر مال‌ها: ویژگی سبکی (آوردن صفت تفضیلی در مفهوم صفت عالی: حلال‌ترین مال‌ها).

نکته: وقتی صفت عالی با کسره بیاید، هسته است و مضاف‌الیه (مال‌ها) در این صورت جمع بسته می‌شود. / بپردم و راه یافتیم و برسانیدم و امیر بخواند: این جمله نشان‌دهندهٔ ایجاز در سخن بیهقی است و یکی از ویژگی‌های سبکی بیهقی را نشان می‌دهد. / نوع «را» در «مرا گفت»: حرف اضافه به معنی «به» / «م» در «مرا» / متمم / نوع «را»، در «هر سفری ما را از این بیارند»: حرف اضافه به معنی «برای» / قاضی: نهاد / بُست: مضاف‌الیه / ابوالحسن بولانی: بدل / پسر: نهاد / ش: مضاف‌الیه / بوبکر: بدل / سخت: قید / تنگ‌دست: مسند / یک کیسه به پسر [باید داد]: حذف فعل به قرینهٔ لفظی / نوع «را» در «تا خویشان را ضیعتکی حلال خردند»: حرف اضافه به معنی «برای» / ضیعتک: متمم / نوع «کاف» در «ضیعتک»: کاف تصغیر و کوچکی / لختی: قید. / تنگ‌دست: کنایه از فقیر.

قلمرو فکری: معنی: نامه را بردم و اجازهٔ ورود یافتیم و آن نامه را به امیر رساندم و سلطان مسعود نامه را خواند و گفت: «خوب است.» و به آغاجی خادم گفت: «کیسه‌ها را بیاورا!» و به من گفت: «کیسه‌ها را بگیر، در هر کیسه‌ای هزار مثقال سگه طلاست. به بونصر بگو که اینها، طلاهایی است که پدر ما (سلطان محمود) آنها را از جنگ هندوستان آورده است و مجسمه‌ها و بت‌های طلائی را شکسته و ذوب کرده و ورقه‌ورقه کرده و از حلال‌ترین ثروت‌هاست و در هر سفری اگر بخواهیم صدقه‌ای بدهیم که در حلال بودن آن شک و تردیدی نباشد، دستور می‌دهیم از این طلاها بپردازند و شنیده‌ایم که قاضی شهر بُست، ابوالحسن بولانی و پسرش، بوبکر، بسیار فقیرند و از کسی چیزی به‌عنوان کمک نمی‌گیرند و زمین زراعتی کمی دارند. یک کیسه از این طلاها را باید به پدر و یک کیسه هم به پسر باید بدهید تا برای خودشان زمین زراعتی کوچک و حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت‌تر زندگی کنند تا از این طریق ما نیز شکر این نعمت سلامتی را که به دست آورده‌ایم، مقداری به‌جا آوریم. * ارتباط: متن «و ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی، گزارده باشیم.» با بیت زیر تناسب معنایی دارد:

● آخر به زکات تندرستی فریاد دل شکستگان رس

۱۱ من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم. دعا کرد و گفت: «خداوند این سخت‌نیکو کرد و شنوده‌ام که ابوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درم درمانده‌اند.» و به خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی ابوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.

بسیار دعا کرد و گفت: «این صِلَت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربایست نیست؛ اما چون به آنچه دارم و اندک است، قانعم، وزر و وبال این، چه به کار آید؟»

بونصر گفت: «ای سبحان الله! زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن، آن، قاضی همی نستاند؟»

قلمرو زبانی: ستدن: ستاندن، دریافت کردن. / بستدم: گرفتم. / حال باز گفتم: ماجرا را توضیح دادم / خداوند: منظور سلطان مسعود است. / این سخت نیکو کرد: کار بسیار خوبی انجام داد. / وقت باشد: گاهی وقت‌ها. / درمانده‌اند: محتاج شده‌اند، نیازمند شده‌اند. / صِلَت: انعام، جایزه، پاداش. (اهمیت املایی دارد). / این صلت فخر است: این هدیه، مایه افتخار است. / باز دادم: آن را پس می‌دهم. / مرا به کار نیست: به درد من نمی‌خورد. / سخت: بسیار. (قید). / حساب این نتوانم داد: نمی‌توانم پاسخگوی این طلاها باشم. / دربایست: نیاز، ضرورت. / نگویم که مرا سخت دربایست نیست: نمی‌گویم که به آنها نیاز ندارم. / وزر: بار سنگین؛ در اینجا «گناه». (اهمیت املایی دارد). / وبال: سختی و عذاب، گناه. / سبحان الله: پاک و منزّه است خدا. برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛ معادل «شگفتا». / امیرالمؤمنین: منظور خلیفه عباسی است در دوره سلطان مسعود غزنوی (القادر بالله).
قاضی ابوالحسن: قاضی (شاخص) / ابوالحسن: هسته / بسیار دعا کرد: بسیار / قید / این صلت، فخر است: این: وابسته پیشین، صفت اشاره / صلت: نهاد / فخر: مسند / است: فعل اسنادی / قیامت، حساب: رابطه معنایی تناسب.

قلمرو ادبی: ده درم: مجاز از پول اندک / وزر و وبال این چه به کار آید: استفهام انکاری، کنایه از اینکه سودی ندارد / مراعات نظیر: قیامت، حساب / بتان، بتخانه / شمشیر: مجاز از جنگ.

قلمرو فکری: معنی: من (ابوالفضل بیهقی) کیسه‌ها را گرفتم و به نزد بونصر آوردم و ماجرا را توضیح دادم. بونصر دعا کرد و گفت: «سلطان مسعود کار بسیار خوبی انجام داد و شنیده‌ام که ابوالحسن و پسرش گاهی وقت‌ها به پول کم نیازمند شده‌اند.» و بونصر به خانه برگشت و کیسه‌های طلا را با او بردند و پس از خواندن نماز، کسی را فرستاد تا قاضی ابوالحسن و پسرش را به نزدش بیاورند و آن دو آمدند. بونصر پیام امیر مسعود را به قاضی گفت. قاضی بسیار دعا کرد و گفت: «این هدیه، مایه افتخار است. می‌پذیرم و آن را پس می‌دهم که به درد من نمی‌خورد. زیرا قیامت بسیار نزدیک است و نمی‌توانم در قیامت پاسخگوی این طلاها باشم. نمی‌گویم که به این طلاها احتیاج ندارم. اما چون به آنچه دارم، هرچند کم است، قانع و راضی‌ام، به دوش کشیدن این گناه و عذاب، سودی برایم ندارد.» بونصر گفت: «شگفتا، طلاهایی را که سلطان محمود در جنگ از بتخانه‌های هند آورده و بت‌های طلایی را شکسته و تکه‌تکه کرده و گرفتن آن طلاها را خلیفه بغداد جایز و حلال می‌داند، آن را قاضی قبول نمی‌کند؟»

مفهوم کلی بند یازدهم: توصیف بلندهمتتی و مناعت طبع قاضی بُست، بی‌توجهی به مال دنیا، اعتقاد به روز جزا و ترس از محاسبه اعمال در آخرت.

مفهوم: متن «این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم»: آداب‌دانی قاضی بُست.

مفهوم: متن «قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد»: ایمان به حساب‌رسی در روز قیامت.

* **ارتباط:** متن «این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد.» قرابت معنایی دارد با بیت‌های زیر:

- با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است
- حساب خود این جا کن، آسوده دل شو
- با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است
- میفکن به روز جزا کار خود را

* **ارتباط:** متن «اما چون به آنچه دارم و اندک است قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟» قرابت معنایی دارد با بیت‌های زیر:

- نیرزد عسل جان من زخم نیش
- قناعت نکوتر به دوشاب (شیره انگور) خویش

۱۲ گفت: «زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیرمحمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده این نشوم.»

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مستحقان و درویشان ده.»

گفت: «من هیچ مستحق شناسم در بست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.»

قلمرو زبانی: خداوند: پادشاه. / حال خلیفه دیگر است: وضع خلیفه بغداد با من فرق می‌کند. / خداوند ولایت: صاحب کشور، پادشاه کشور. / خواجه: معنی لغوی آن بزرگ و سرور است. در این جا منظور «بونصر مُشکان» است. / سنت مصطفی: روش و شیوه پیامبر اکرم (ص). / در عهده این نشوم: مسئولیت این را به عهده نمی‌گیرم. / مستحقان: نیازمندان، فقیران. / شمار: حساب. / عهده: مسئولیت. / زندگانی خداوند دراز باد: زندگانی: نهاد/ خداوند: مضاف‌الیه/ دراز: مسند/ باد: فعل دعایی (فعل اسنادی، معادل باشد). / آن غزوها: آن: صفت اشاره، وابسته پیشین/ غزوها: هسته/ در عهده این نشوم: این (ضمیر اشاره، مضاف‌الیه)/ من این نپذیرم: من (نهاد) این (مفعول، ضمیر اشاره)/ شمار، قیامت: رابطه تناسب.

قلمرو ادبی: استفهام انکاری: مرا چه افتاده است؟

قلمرو فکری: معنی: (بوالحسن بولانی) گفت: «زندگانی امیرمسعود طولانی باد. وضع خلیفه بغداد با من فرق می‌کند؛ زیرا او پادشاه سرزمین مسلمانان است و تو (بونصر مُشکان) با امیر محمود در جنگ‌ها شرکت داشتی و من حضور نداشتم و دقیق نمی‌دانم که آیا آن جنگ‌ها به شیوه پیامبر اکرم بوده است یا نه؟ من این طلاها را قبول نمی‌کنم و مسئولیت آن را به عهده نمی‌گیرم.»

بونصر گفت: «این‌ها را بپذیر. اگر برای خودت بر نمی‌داری، آن را به شاگردان خودت و نیازمندان و فقیران بده.» قاضی گفت: «من هیچ نیازمندی در بست نمی‌بینم که طلاها را به آنها بدهم و به من چه ربطی دارد که طلاها را کس دیگری ببرد و از آن استفاده کند و در قیامت من حساب آن را پس بدهم؟!»
مفهوم: قبول نکردن مسئولیت حساب‌پس‌دادن و اعتقاد داشتن به روز جزا.

۱۳ بونصر پرسش را گفت: «تو از آن خویش بستان.»

گفت: «زندگانی خواجه عمید دراز باد. علی‌ای حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم. پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»
بونصر گفت: «لله در گما؛ بزرگا که شما دو تنید!» و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند بود و از این یاد می‌کرد. و دیگر روز، رُقعتهی نبشت به امیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد.

قلمرو زبانی: از آن خویش بستان: تو سهم خودت را بردار. / عمید: بزرگ، رئیس. (عمید لقب بونصر مشکان بود). / علی‌ای حال: به هر حال، به هر شکل. / توقف: ایستادن، در این جا منظور حساب‌رسی روز قیامت است. / حطام: خرده و ریز، پاره و شکسته از چیزی خشک، ریزه گیاه خشک. (اهمیت املائی دارد). / اندک مایه حطام دنیا: مال کم و بی‌ارزش دنیا. / کفایت است: کافی است، بس است. / زیادت: زیادی، افزونی. / لله در گما: جمله دعایی است به معنای «خدا به شما برکت و نیکی دهد!» / بزرگا که شما دو تنید: شما دو نفر بسیار بزرگ و بلندمرتبه هستید. / اندیشه‌مند بود: در فکر فرو رفته بود، فکر می‌کرد. / حال باز نمود: ماجرا را گزارش داد.

نوع «را» در «بونصر پرسش را گفت»: حرف اضافه به معنی «به»/ «الف» در «بزرگا»: نشانه بزرگی و فراوانی.

قلمرو ادبی: حطام: استعاره از مال بی ارزش دنیا.

قلمرو فکری: معنی: بونصر به پسرش گفت: «تو سهم خودت را بردار.» پسرش گفت: «زندگانی خواجه بونصر طولانی باد. به هر حال، من فرزند این پدرم که چنین سخنانی گفته است و همه علم و دانشم را از او آموختم. (مدت طولانی با ایشان زندگی می‌کنم). حتی اگر یک روز او را می‌دیدم و رفتار و منش او را می‌فهمیدم، بر خودم لازم می‌دانستم که همه عمر از او پیروی کنم. اکنون که سال‌های سال با او زندگی می‌کنم، باورهایم مثل اوست. من هم همانند پدرم از حساب‌رسی روز قیامت می‌ترسم و همین سرمایه کم دنیایی که از راه حلال و درست به دست آورده‌ام، برایم کافی است و به بیشتر از این نیاز ندارم.» بونصر گفت: «خداوند به شما برکت و نیکی دهد. شما دو نفر بسیار بزرگ و بلندمرتبه هستید.» و گریست و آن دو نفر را برگردانید و بقیه روز به فکر فرو رفت و از این ماجرا صحبت می‌کرد. فردای آن روز، نامه‌ای برای امیرمسعود نوشت و ماجرا را گزارش داد و طلاها را بازگرداند.

مفهوم: متن «آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا کفایت است.» اشاره دارد به بلندطبعی و قناعت پسر قاضی بُست.
* **ارتباط:** عبارت «آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.» با بیت‌های زیر تناسب معنایی دارد:

- در قناعت که تو را دسترس است
- گنج زر گر نبود گنج قناعت برجاست
- درویش را که ملک قناعت مسلم است
- گر همه عزت نفس است بس است
- آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد
- درویش نام دارد و سلطان عالم است

دانش زبانی

فعل معلوم و فعل مجهول

فعل معلوم، فعلی است که به نهاد نسبت داده می‌شود: او کتاب را نوشت.

فعل مجهول، به نهادی که قبلاً مفعول بوده است، نسبت داده می‌شود: کتاب نوشته شد.

روش مجهول کردن فعل معلوم:

۱- «نهاد» جمله معلوم را حذف می‌کنیم: او کتاب را نوشت.

«او» نهاد جمله است و حذف می‌شود.

۲- مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می‌دهیم. در این حالت، اگر حرف نشانه مفعولی «را» در جمله باشد، حذف می‌شود: کتاب نوشت.

۳- فعل اصلی جمله را به شکل (بن ماضی + ه / ه) می‌نویسیم: کتاب نوشته ...

۴- از مصدر «شدن» فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می‌سازیم و به آن اضافه می‌کنیم: کتاب نوشته شد.

۵- در مرحله آخر، شناسه فعل را با نهاد جدید، از نظر شمار (مفرد یا جمع) مطابقت می‌دهیم.

نمونه: مادر کودکان را خواباند □ (جمله معلوم) کودکان خوابانده شدند □ (جمله مجهول)

«مادر» در جمله اول (که جمله‌ای معلوم است)، نهاد و مفرد است. برای همین، فعل جمله اول، سوم شخص مفرد است. اما «کودکان» در جمله دوم (که جمله‌ای مجهول است) نهاد و جمع است، پس شناسه هم باید جمع باشد.

من نامه را نوشتم. (جمله معلوم) نامه نوشته شد. (جمله مجهول)

یادآوری: امروزه، فعل مجهول به کمک مصدر «شدن» ساخته می‌شود؛ اما در گذشته، با فعل‌های دیگری مانند «آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می‌شد.

نمونه: این است سخن که گفته آمد / گر نیست درست برمخوانید
 «آمد» به معنی «شد» در جمله مجهول به کار گرفته شده است: این است سخن که گفته شد.

نمونه: بار داده آید: «آید» به معنی «شود» در جمله مجهول به کار گرفته شده است.

نمونه: نفس‌هایم بریده گشت نمانده بر تنم جانی / رضایم بر رضای توست، خداوندا تو می‌دانی
 «بریده گشت» فعل مجهول است؛ در این جا به جای «شد» از «گشت» استفاده شده است.
 با دقت در جدول زیر، با ساخت شیوه مجهول کردن جمله معلوم «مریم کتاب می‌خواند.» آشنا می‌شویم:

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می‌خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده می‌شود
معلوم	مریم	کتاب	خواهد خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده خواهد شد

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- از متن درس، با توجه به رابطه معنایی «تناسب»، واژه‌های مناسب انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

خیل‌تاش: حشم، ندیمان / رُقت: قلم، توفیق

۲- معادل معنایی عبارتهای زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

فرمان داد: مثال داد. / سوار اسب شد: برنشست. / اجازه حضور داده شود: بار داده آید.

۳- کاربرد معنایی واژه «محبوب» را در عبارتهای زیر بررسی کنید.

الف) محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و...: پنهان شد.

ب) مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور: مؤدب، با شرم و حیا.

(بررسی عبارت متن پژوهی)

قلمرو زبانی: محبوب: مؤدب، با حُجُب و حیا / دیده: چشم / حذف فعل به قرینه لفظی: دیده و دلش از گناه به دور [بود]. /

واو (اولی): حرف ربط / واو (دومی): حرف عطف / واژه «محبوب» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: دیده و دل: مجاز از شخصیت خودش / دیده، دل: مراعات نظیر.

قلمرو فکری: معنی: او مردی با شرم و حیا بود و گناه نمی‌کرد.

۴- از متن درس، نمونه‌هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آنها را بنویسید.

نامه گسیل کرده شود: نامه فرستاده شود. / بار داده آید: بار داده شود. / نبشته آمد: نوشته شد. (توجه: فعل‌هایی که به مفعول

نیاز دارند، مجهول می‌شوند. قبل از فعل کمکی «شد، گشت، آید» حتماً باید صفت مفعولی بیاید تا آن فعل را مجهول بدانیم.)

قلمرو ادبی:

۱- دو نمونه از ویژگی‌های نثر درس را بیابید:

الف) کوتاهی جمله‌ها و ایجاز: بیردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند.
ب) بیان جزئیات و توصیفات: یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ و ...

پ) به‌کار بردن ضمیر شخصی برای غیر جاندار: شرعی بروی کشید.

ت) حذف افعال به قرینه: و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پر یخ بر زبر آن [نهاده].

۲- در عبارتهای زیر، «مجاز»ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند. (آب: مجاز از رودخانه)

ب) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بُتان شکسته و پاره کرده. (شمشیر: مجاز از جنگ)

قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

«امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.»

- امیر که از مرگ نجات یافته بود، وارد خیمه شد و لباس‌هایش را عوض کرد.

۲- باتوجه به جمله «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد»:

الف) مقصود از «این مرد» چه کسی است؟ بونصر مشکان

ب) «دبیر کافی» به چه معناست؟ نویسنده توانا و باتجربه.

۳- گوینده عبارت زیر، از کدام فضیلت‌های اخلاقی برخوردار است؟

«آن‌چه دارم از خطای دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

اشاره دارد به تقوا و پرهیزگاری، مناعت طبع داشتن، تسلیم نشدن در برابر قدرت و ثروت، پای‌بندی به شرع و مقدسات و مال حلال.

۴- درباره مناسب‌مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

«حساب خود اینجا کن، آسوده‌دل شو میفکن به روز جزا کار خود را» صائب تبریزی

این بیت با بخش‌هایی از متن درس؛ مثل «حساب این نتوانم داد، قیامت سخت نزدیک است.» ارتباط دارد. در همه این متن‌ها، ترس از حسابرسی و بازخواست روز قیامت دیده می‌شود.

(بررسی ابیات متن پژوهی)

قلمرو زبانی: جزا: پاداش، مجازات، کیفر / روز جزا: آخرت / کن (بکن)، شو (بشو): فعل امر / میفکن (نیفکن): فعل نهی (از

مصدر افکندن) / حساب خود، روز جزا، کار خود: ترکیب اضافی / واژه «جزا» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: اینجا: مجاز از این دنیا / حساب، روز جزا: مراعات نظیر.

قلمرو فکری: معنی: در همین جهان به حساب کارهای خود برس تا به آرامش برسی. حساب کارهایت را به آخرت نینداز.

مفهوم: اعتقاد به معاد و آخرت و حسابرسی پیش از مرگ.

شعرخوانی: «زاغ و کبک»

قالب شعر: مثنوی نوع: تعلیمی محتوا: دوری از تقلید کورکورانه
لحن خواندن: تعلیمی نام کتاب: تحفة الاحرار شاعر: جامی

(زاغی از آن جا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

قلمرو زبانی: فراغ: آسودگی، آسایش. (اهمیت املائی دارد.) / گزید: برگزید، انتخاب کرد. / راغ: دامنه سبز کوه، صحرا. (اهمیت املائی دارد.)

قلمرو ادبی: رخت کشیدن: کنایه از نقل مکان کردن و کوچ کردن. / زاغ، باغ، راغ: جناس ناهمسان. / فراغی، راغی: جناس ناهمسان. / واج آرایبی صامت «غ».

قلمرو فکری: معنی: کلاغی برای این که به آرامش برسد، از باغ به صحرائی نقل مکان کرد. **مفهوم:** جهت آسایش بیشتر، نقل مکان کردن.

۲ دید یکی عرصه به دامان کوه عرصه ده مخزن پنهان کوه

قلمرو زبانی: عرصه: میدان، پهنه، فضا. (اهمیت املائی دارد.) / عرصه ده: نشان دهنده، نمایانگر. (اهمیت املائی دارد.) / مخزن: محل ذخیره ثروت، گنجینه.

قلمرو ادبی: دامان کوه: استعاره و تشخیص. / واج آرایبی صامت «ه»، «ن» / مخزن کوه: استعاره از گل‌های رنگارنگ در دامنه کوه.

قلمرو فکری: معنی: آن کلاغ منظره زیبایی در دامنه کوه دید. دامنه کوه پر از گل‌ها بود و بر سر کوه سبزه‌ها روییده بود، این زیبایی‌ها همانند گنج پنهانی بیانگر زیبایی‌های نهفته کوه بودند. **مفهوم:** وصف زیبایی‌های آن منطقه و انعکاس زیبایی‌های درونی در بیرون.

۳ نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه فام

قلمرو زبانی: نادره: بی نظیر، کمیاب. / نادره کبکی: کبک کمیاب. / جمال: زیبایی. / جمال تمام: در زیبایی کامل بود. / شاهد: زیباروی، محبوب، معشوق. / روضه: باغ، گلزار. (اهمیت املائی دارد.) / فام: رنگ. / فیروزه: سنگ آبی رنگ. / فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ. / روضه فیروزه فام: ترکیب وصفی. / شاهد روضه: ترکیب اضافی.

قلمرو ادبی: شاهد: ایهام (۱- زیبارو ۲- مشاهده کننده) / جمال، شاهد: مراعات نظیر. / روضه فیروزه فام: تشبیه

قلمرو فکری: معنی: کبک بسیار زیبایی در آن باغ فیروزه رنگ زندگی می کرد و محبوب آن باغ بود. **مفهوم:** توصیف زیبایی‌های کبک.

۴ هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم

قلمرو زبانی: خطوات: گام‌ها، قدم‌ها، جمع خطوه. (اهمیت املائی دارد.) / متقارب: نزدیک به هم، در کنار هم. (اهمیت املائی دارد.)

حذف فعل «بود» در هر دو مصراع به قرینه معنایی. / متناسب، متقارب: مسند. / هم: حرف ربط همپایه ساز.

قلمرو ادبی: بیت دارای آرایه ترصیع است. (ویژه رشته علوم انسانی). / واج آرایبی صامت «ت» / متقارب بودن خطوات: کنایه از جذاب بودن حرکت. / حرکات، خطوات: مراعات نظیر.

قلمرو فکری: معنی: هم حرکت‌های آن کبک، متناسب و زیبا بود و هم قدم‌هایش نزدیک به هم بود.
مفهوم: جلوه‌گری و بیان حرکات زیبایی کبک.

۵ زاغ چو دید آن ره و رفتار را و آن روش و جنبش هموار را

قلمرو زبانی: جنبش هموار: حرکت‌های موزون و هماهنگ. / هر دو مصراع به شیوه بلاغی است.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی صامت «ر» / ره، رفتار، روش، جنبش: مراعات‌نظیر.

قلمرو فکری: معنی: وقتی کلاغ آن راه رفتن موزون و حرکت‌های هماهنگ و متناسب کبک را دید (این بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی است).
مفهوم: دیدن زیبایی و جلوه‌گری کبک.

۶ باز کشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای

قلمرو زبانی: در پی: به دنبال.

قلمرو ادبی: باز کشیدن پا: کنایه از ترک کردن. / واج‌آرایی صامت «ش». / جناس ناهمسان: پای، پی. / جای، پای. / پی: ایهام
تناسب: ۱- دنبال ۲- رد پا که با متناسب است. (ویژه رشته علوم انسانی).

قلمرو فکری: معنی: (کلاغ) روش راه رفتن خود را فراموش کرد و به تقلید از راه رفتن کبک پرداخت.
مفهوم: تقلید کردن بدون تحقیق.

۷ بر قدم او قدمی می کشید وز قلم او رقمی می کشید

قلمرو زبانی: رقم می کشید: می نوشت. (رقم: اهمیت املائی دارد).

قلمرو ادبی: «بر قدم کسی قدم کشیدن» و «از قلم کسی رقم کشیدن» کنایه از تقلید کورکورانه و محض است. / قدم، قلم: جناس ناهمسان. / قلم: مجاز از پا و گام کبک / واج‌آرایی صامت‌های «ق» و «د». / قلم، رقم، می کشید: مراعات‌نظیر. / رقم کشیدن زاغ از قلم کبک: استعاره و تشخیص. / بیت دارای آرایه «موازنه» است. (ویژه رشته انسانی).

قلمرو فکری: معنی: کلاغ دقیقاً مثل کبک حرکت می‌کرد و سعی می‌کرد در قدم برداشتن از کبک تقلید کند.
مفهوم: تقلید کورکورانه.

* ارتباط:

- چو تو بی‌رای و بی‌تدبیر او را پیروی کردی
- کلاغی تک کبک در گوش کرد
- تو در دوزخ شوی پیشین و از پس پیشکار تو
- تک خویشتن را فراموش کرد

۸ در پی‌اش، آلفصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

قلمرو زبانی: در پی‌اش: به دنبال او. / آلفصه: خلاصه. (اهمیت املائی دارد). / مرغزار: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزی و گل‌های خودروست. (اهمیت املائی دارد). / قاعده: شیوه، روش. (اهمیت املائی دارد). / روزی سه چار: سه، چهار روز. / آن مرغزار، این قاعده، روزی سه چار: ترکیب وصفی. / کلّ بیت یک جمله است به شیوه بلاغی.

قلمرو ادبی: در پی کسی رفتن: کنایه از تقلید کردن / آن، این: جناس ناهمسان / واج‌آرایی صامت «ر».

قلمرو فکری: معنی: خلاصه، کلاغ چند روزی در آن سبزه‌زار از شیوه راه رفتن کبک پیروی می‌کرد.

مفهوم: تقلید کورکورانه

* ارتباط:

- پی تقلید رفتن از کوری است
- چند مُنقاد (مطیع) هر کسی باشی
- در هر کس زدن ز بی نوری است
- جهد کن تا که خود کسی باشی

۹ عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته

قلمرو زبانی: خامی: در این جا به معنی بی‌تجربگی و نادانی است. / رهروی: راه رفتن.

قلمرو ادبی: از خامی سوختن: کنایه از بی‌تجربگی و نادانی. / از خامی سوختن: پارادوکس یا متناقض‌نما. / خامی: ایهام تناسب:

۱- بی‌تجربگی ۲- نپخته که با سوخته تناسب دارد. (ویژه رشته انسانی).

قلمرو فکری: معنی: سرانجام کلاغ از بی‌تجربگی و نادانی اش ضرر و زیان دید و شیوه راه رفتن کبک را هم یاد نگرفت.

مفهوم: نتیجه بد تقلید کورکورانه و بی‌تجربگی.

* ارتباط:

- اهل تقلید ندارند ثباتی در ذات
- صدق این واقعه از سایه خود کن تحقیق

۱۰ کرد فراموش ره و رفتار خویش ماند غرامت‌زده از کار خویش

قلمرو زبانی: فراموش: کوتاه شده «فراموش». / غرامت‌زده: تاوان‌زده، پشیمان. (اهمیت املائی دارد).

ره خویش، رفتار خویش، کار خویش: ترکیب اضافی. / هر دو مصراع به شیوه بلاغی است.

قلمرو ادبی: واژه‌آرایی (تکرار): خویش. / ره، رفتار، کار: مراعات‌نظیر. / واج‌آرایی صامت «ر».

قلمرو فکری: معنی: کلاغ، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد و به خاطر تقلید کورکورانه، ضرر و زیان دید.

مفهوم: ضرر کردن به خاطر تقلید کورکورانه.

* ارتباط:

- زانکه تقلید آفت هر نیکویی‌ست
- خلق را تقلیدشان بر باد داد
- که بود تقلید اگر کوه قوی‌ست
- ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

درک و دریافت شعرخوانی: زاغ و کبک

۱- این سروده را از دید لحن و آهنگ خوانش، بررسی نمایید.

لحن روایی - داستانی است با آهنگ ملایم و نرم.

۲- با توجه به قلمرو فکری شعر، درباره ریشه‌های پیامدهای تقلید نابه‌جا و کورکورانه، گفت‌وگو کنید.

تقلید نابه‌جا سبب آسیب‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی می‌شود. کسی که تقلید نابه‌جا می‌کند، به خود اعتماد ندارد و توانایی‌هایش را نمی‌شناسد.

شماره آزمون: ۲	به نام خداوند جان و خرد	سؤالات درس: فارسی ۲
درس دوم: قاضی نُست		پایه تحصیلی: یازدهم (کلّیه رشته‌ها)
تعداد سؤالات: ۲۸		
قلمرو زبانی:		
۱- کدام‌یک از واژگان زیر نمی‌تواند معادل معنایی واژه مشخص شده باشد؟		
سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳		(اندرونی، اتاق مخصوص خدمتگزاران، اتاق تشریفات)
«بونصر نامه‌های رسیده را به خطّ خویش، نکت بیرون می‌آورد و چیزی که در او کراهیتی نبود، می‌فرستاد فرودِ سرای.»		
۲- معنی واژه مشخص شده را بنویسید.		
سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳		«نامه‌ها را می‌فرستاد فرود سرای به دست من و من به آعاجی خادم می‌دادم و <u>خیرخیر</u> جواب می‌آوردم.»
۳- برابر معنایی واژه «خسته» در کدام گزینه نیامده است؟		
		(الف) اما چون به آنچه دارم و اندک است، قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟
		(ب) امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد.
		(ج) و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود.
۴- کدام معنی از واژه «کران» در جمله «و روز دوشنبه شبگیر، برنشست و به کران رود هیرمند رفت.» <u>بر نمی‌آید</u> ؟		
		(الف) ساحل (ب) نزدیک (ج) طرف (د) کنار
۵- معنی چند واژه در گروه کلمات زیر، <u>نادرست</u> است؟ معنی درست آن را بنویسید.		
		(روضه: گلزار)، (صعب: دشوار)، (عرصه: پهنه)، (مخزن: گنجینه)، (کراهیت: نافرمانی)، (عمید: ایستاده)، (ناو: کشتی)، (همایون: خجسته)، (ندیم: پشیمان)، (وزر: بار سنگین)
۶- در متن زیر، غلط‌های املایی را بیابید و درست آن را بنویسید.		
		«بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و هلال تر مال‌هاست و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد هلال بی‌شبحت باشد.»
۷- با توجه به معنی، واژه درست را انتخاب کنید.		
		(الف) پیراهن توزی، (مخنقه - مخنغه) در گردن.
		(ب) تب سوزان و (سرصامی - سرسامی) افتاد.
		(ج) هم خطواتش (متغارب - متقارب) به هم
		(د) بانگ و هزاهز و غریو (خواست - خاست).
۸- با توجه به متن زیر، به سؤالات پاسخ دهید:		
		گفت: «بونصر را بگو که امروز درستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب تمامی زایل شد.» من بازگشتم و این چه رفت با بوسهل بگفتم. <u>سخت</u> شاد شد و ...
سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳		(الف) معادل امروزی فعل مجهول موجود در متن را بنویسید.
		(ب) نقش دستوری واژه «سخت» چیست؟
		(ج) حرف نشانه «را» بعد از «بونصر» بیانگر چه نقش دستوری هست؟
۹- در بیت زیر، کدام واژه با «زر پاره» رابطه معنایی ترادف دارد؟		
دبیرخانه زبان و ادبیات فارسی، ۱۴۰۳		«تو را که معدن زر پیش خود همی خواند / نمی‌روی و قراضه ز خاک می‌چینی»

۱۰- در کدام یک از موارد زیر، واژه‌ای وجود دارد که دارای «هم‌آوا» است؟ آن را بیابید و مترادف آن را بنویسید.

(الف) زاغی از آن‌جا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید
(ب) از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست.

۱۱- در عبارت زیر، چند فعل مجهول وجود دارد؟ سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳

«امیر گفت: در این دو سه روز، بار داده آید. نامه‌ها نبشته آمد. چون نامه‌ها گسیل کرده شد، تو باز آی که پیغامی ست سوی بونصر تا داده آید.»

۱۲- نقش دستوری کدام واژه مشخص شده، با نقش دستوری واژه «بتان» در متن زیر یکسان است؟
«بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره پاره کرده و حلال تر مال هاست.»

(الف) و در هر سفری ما را از این بیارند.

(ب) بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نکت بیرون می‌آورد.

(ج) و امیر را یافتم آنجا بر زبر تخت نشسته.

(د) و مرا گفت: «بستان، در هر کیسه هزار مثقال زر پاره است.»

۱۳- در کدام جمله، فعل مجهول به کار نرفته است؟

(الف) بونصر را بگوی که امروز درستیم. در این دو سه روز بار داده آید.

(ب) مثال داد تا هزار هزار درم به درویشان دهند شکر این را و نبشته آمد و به توقیع مؤکد گشت.

(ج) تو باز آی، پیغامی ست سوی بونصر در بابی، تا داده آید.

(د) به آنچه دارم و اندک است، قانعم. وزر و وبال این به چه کار آید؟

۱۴- رابطه معنایی گروه واژه‌های زیر را بنویسید. (ترادف، تناسب، تضاد، تضمین)

(الف) عارضه، حادثه، بیماری (ب) مرغزار، روضه، راغ (ج) علت، تب، سرسام

قلمرو ادبی:

۱۵- نویسنده در متن زیر، با بیان کدام واژه، مفهومی غیر حقیقی (مجاز) اراده کرده است؟

«تا سعادت دیدار همایون خداوند، دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد.»

۱۶- آرایه ادبی مناسب با هر بیت را برگزیده، در برابر آن بنویسید. (یک آرایه اضافه است.)

الف) دید یکی عرصه به دامان کوه / عرضه ده مخزن پنهان کوه	جناس
ب) باز کشید از روش خویش پای / در پی او کرد به تقلید جای	ایهام
ج) نادره کبکی به جمال تمام / شاهد آن روضه فیروزه فام	استعاره
	تلمیح

۱۷- در سروده زیر، «مشبه‌به» و «ادات تشبیه» را مشخص کنید.

«نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه فام»

۱۸- نام آفرینندگان آثاری را که نویسنده آنها نادرست ذکر شده بنویسید.

«تحفة الاحرار: جامی»، «بهارستان: نظامی»، «فرهاد و شیرین: عطار»، «تاریخ بیهقی: ابوالفضل بیهقی»، «بوستان: سعدی»

۱۹- بیت زیر را کامل کنید. سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳

(الف) باز کشید از روش خویش پای

(ب) عاقبت از خامی خود سوخته نیاموخته

۲۰- بیت زیر را با مصراع مناسب کامل کنید.

..... هم خطواتش متقارب به هم

قلمرو فکری:

(الف) درک مطلب:

۲۱- باتوجه به مفهوم قسمت‌های مشخص‌شده در عبارت «قاضی بسیار دعا کرد و گفت: «این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم. که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد.» دو ویژگی رفتاری و اخلاقی قاضی بُست را بنویسید.

سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳

۲۲- مفهوم قسمت مشخص‌شده در عبارت زیر را بنویسید.

سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳

«امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.»

۲۳- مفهوم مشترک متن‌های زیر را بنویسید.

(الف) این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است.

(ب) حساب خود اینجا کن، آسوده‌دل شو میفکن به روز جزا کار خود را

۲۴- باتوجه به بیت زیر، به چه دلیلی زاغ تن به نقل مکان داد؟

«زاغی از آن جا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید»

۲۵- برای جمله «امیر از آن جهان آمده بود.» یک برابر معنایی از فرهنگ عامه امروز بنویسید.

۲۶- درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.

«بر قدم او قدمی می کشید وز قلم او رقمی می کشید»

۲۷- هریک از موارد زیر، با کدام مورد در جدول داده شده مفهوم مشترکی دارد؟ (یک مورد در جدول اضافی است.)

(الف) برو شیر درنده باش، ای دَغَل مینداز خود را چو روباه شل

(ب) عاقبت از خامی خود سوخته ره‌روی کبک نیاموخته

(ج) پس، چه جای آن‌که سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم.

۱) کرد فراموش ره و رفتار خویش	مانند گرامت‌زده از کار خویش
۲) باز کشید از روش خویش پای	در پی او کرد به تقلید جای
۳) بخور تا توانی به بازوی خویش	که سعیت بود در ترازوی خویش
۴) حساب خود اینجا کن، آسوده‌دل شو	میفکن به روز جزا کار خود را

(ب) معنی و مفهوم نظم و نثر:

۲۸- معنی ابیات و عبارات زیر را به فارسی روان بنویسید.

سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳

(الف) خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که ابوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درم درمانده‌اند.

(ب) ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت.

(ج) و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر بُرد و شمار آن به قیامت مرا باید داد.

(د) و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.

(ه) بونصر را بگوی امروز درستم.

(و) و این مرد بزرگ و دبیرکافی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود.

پاسخ تشریحی سوالات درس دوم

قلمرو زبانی:

- ۱- اتاق تشریفات.
- ۲- سریع و آسان.
- ۳- گزینه الف (در گزینه «ب» واژه «افکار» و در گزینه «ج» واژه «تباه» به معنی «خسته» است).
- ۴- گزینه «ب»
- ۵- کراهیت: ناپسندی / امید: بزرگ، رییس / ندیم: هم‌نشین، همدم.
- ۶- املاي درست واژگان: حلال (۲ مورد) / بی‌شبهت.
- ۷- الف (مخنقه / ب) سرسامی / ج) متقارب / د) خاست
- ۸- الف) معادل امروزی فعل مجهول «داده آید»: داده شود. / ب) قید / ج) نقش‌نمای متمم
- ۹- قراضه.
- ۱۰- ب) قضا - مترادف: تقدیر، سرنوشت. («قضا» به معنی «تقدیر و سرنوشت» با واژه «غذا» و «قضا: قضاوت» هم‌آواست.) / بخواست - مترادف: طلب کردن (واژه «بخواست» به معنی «طلب کردن» با واژه «بخواست» به معنی «بلند شد» هم‌آوا است).
- ۱۱- چهار فعل مجهول (بار داده آید: بار داده شود. / نبشته آمد: نبشته شد. / کرده شد. / داده آید: داده شود).
- ۱۲- گزینه ج («بتان» در متن سؤال، مفعول است. در گزینه «ج»، «امیر» هم مفعول است. در گزینه «الف»، «را»، به معنی «برای» حرف اضافه است؛ بنابراین «ما» متمم است. / در گزینه «ب»، «را»ی فکّ اضافه به کار رفته است: نکته‌های نامه‌های رسیده؛ بنابراین «نامه» مضاف‌الیه است. / در گزینه «د»، «را»، در «مرا»، حرف اضافه است به معنی «به»؛ بنابراین «م» در «مرا»، متمم است.)
- ۱۳- گزینه «د» (فعل مجهول در گزینه «الف»: «بار داده آید» به معنی «بار داده شود» / گزینه «ب»: «نبشته آمد» به معنی «نوشته شد» / گزینه «ج»: «داده آید» به معنی «داده شود».)
- ۱۴- الف) ترادف / ب) تناسب / ج) تضمّن

قلمرو ادبی:

- ۱۵- دوات: مجاز از جوهر و قلم.
- ۱۶- الف) استعاره (دامان کوه) / ب) جناس (پای - جای) / ج) ایهام (شاهد: ۱. زیبارو ۲. مشاهده‌کننده)
- ۱۷- مشبه‌به: فیروزه / فام: ادات تشبیه.
- ۱۸- بهارستان: جامی / فرهاد و شیرین: وحشی بافقی.
- ۱۹- الف) در پی او کرد به تقلید جای (ب) رهروی کبک
- ۲۰- هم حرکاتش متناسب به هم

قلمرو فکری:

- ۲۱- این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم: آداب‌دان بودن (یا مفاهیم نزدیک) / حساب این نتوانم داد: ایمان به حساب‌رسی در روز قیامت.
- ۲۲- از مرگ نجات یافتن.
- ۲۳- در هر دو نمونه، به ترس از حساب‌رسی و بازخواست روز قیامت اشاره شده است. (اعتقاد به معاد و بازگشت و آخرت).
- ۲۴- برای رسیدن به آرامش.
- ۲۵- جانی دوباره گرفت، دوباره زنده شد، از مرگ نجات پیدا کرد، عمر دوباره یافت.
- ۲۶- بیت به تقلید کورکورانه اشاره دارد.

- ۲۷- الف) شماره ۳ (مفهوم هردو بیت: دعوت به خودکفایی و بهره‌مندی از تلاش خود) / ب) شماره ۱ (مفهوم هر دو بیت: ضرر کردن به خاطر تقلید کورکورانه) / ج) شماره ۴ (اعتقاد به قیامت و ترس از حسابرسی و بازخواست روز قیامت).
- ۲۸- الف) سلطان مسعود این کار را بسیار به‌جا انجام داده است و شنیده‌ام ابوالحسن و پسرش گاهی اوقات حتی ده درهم نیز برای خرج کردن ندارند.
- ب) ناگهان دیدند که فشار آب زیاد شده و آب بالا آمده، کشتی پر از آب شد و شکست و داشت غرق می‌شد.
- ج) به من چه ربطی دارد که طلاها را کس دیگری ببرد و از آن سوءاستفاده کند و در قیامت من حساب آن را پس بدهم؟
- د) سلطان مسعود که از مرگ نجات یافته بود، وارد خیمه شد و لباس‌هایش را عوض کرد.
- ه) به بونصر بگو که امروز حالم خوب است.
- و) و این مرد بزرگ و نویسنده توانا با خوشحالی شروع کرد به نوشتن تا نزدیک ظهر، نامه‌نگاری و کارهای مهم را تمام کرد و خیالش آسوده شد.